نامه‌های فلسفی ـ سیاسی رایا دونایفسکایا

در مورد ...

- مبارزه ادامه دارد: نبرد علیه خمینی ـ حزب جمهوری اسلامی، به چه نوع انقلابی نیاز مند است؟
- بر سر انقلاب ایران چه آمده است؟ آیا بهمین زودی مسیر خود را به ضد خویش، به ضد انقلاب پیموده است؟ یا میتواند نجات یافته و تعمیق یابد؟
- تجاوز امپریالیستی به ایران بقلم مان کارتر ـ برژینسکی؟ و راجع به "جهاد" خمینی ـ بنی صدر علیه چپ چطور؟
- فلسفه چیست؟ انقلاب چیست؟ ۱۸۴۸ـ۱۸۵۰، ۱۹۱۴ ـ ۱۹۱۹، ۱۹۷۹
- تضادهای وخیم در انقلاب ایران
- ایران: انکشاف و تضادهای انقلاب
- گذشته و حال انقلابی ایران

آبان ۱۳۵۷ تا مهر ۱۳۶۰

انقلاب و ضد انقلاب در ایران

از انتشارات انجمن آزادی

انقلاب و آزادی

E&A
P.O.BOX 07170A
Detroit, Mich. 48207, USA

نامه‌های فلسفی - سیاسی رایا دونایفسکایا

در مورد ...

انقلاب و ضد انقلاب در ایران

۱۳۵۷ - ۱۳۶۰

از انتشارات انجمن آزادی

پیش گفتار

نامه‌های فلسفی سیاسی رایا دونایفسکایا ـ بنیانگذار مارکسیست ـ هومانیسم درآمریکا ـ درطول سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ بنگارش درآورده شده‌اند، سالهای پروسهٔ انقلابی و ظهور ضد انقلاب درایران.

ازهمان آغاز، دونایفسکایا که عمیقا با توده‌های انقلابی ایران بجوانان انقلابی، احساس نزدیکی عمیق و همبستگی میکند، کوشیده است بعنوان یك فیلسوف انقلابی انترناسیونالیست ونه فقط نظاره گر، ازطریق تحلیلش از شرایط عینی وعملکرد سویژه‌های انقلاب، نه تنها خطراتی را که پروسهٔ انقلابی با آن مواجه بود بلکه لزوم بازسازی دیالکتیك انقلاب را نشان دهد تا انقلاب ایران قادر به ابراز کامل خود گردد.

ازجمله خطراتی که او بروزی آن انگشت گذاشت، عبارتند از: نقش دوگانهٔ مذهبیون نه فقط درانقلاب ۵۷ بلکه همچنین درانقلاب مشروطه، جدایی "ضد امپریالیسم" از مبارزه برای الغاء روابط سرمایه داری دردرون کشور خود، درماندگی عمدهٔ چپ دررسیدن برابطهٔ جنبش آزادی زنان ایرانی با انقلاب اجتماعی، و ناتمام باقی ماندن کوشش درایجاد رابطهٔ نیروهای بالفعل انقلاب ـ کارگران، زنان، جوانان، اقلیتها، دهقانان ـ با سازمانهای انقلابی.

راهی که او برای پیروزی براین خطرات میدید، بازآفرینی دیالکتیك

بهاء: ۷۵۰ دلار

انقلاب ، یك فلسفهٔ انقلاب بود که درمبارزه علیه ضد انقلاب برخاسته ازدرون انقلاب ، ضروری بوده و بسمت هیچ چیزکمتر از یك جامعهٔ نوین انسانی دست نیازد .

بحرانهای وخیم جهانی که عصرمارا مشخص میکنند ، بخصوص حرکتهای دوغول اتمی ــ آمریکا و روسیه ــ بسمت جنگ ، فوریت مبارزه برای ذهن بشریت را تشدید کرده . دونایفسکایا ، جستجویش را برای یافتن گذرگاه‌هایی نوین بخارج از این جهان سرمایه داری طبقاتی درسال ۱۹۴۱ آغاز کرد . اودرآنسال تئوری سرمایه‌داری دولتی خودرا پرورش داد تا بتواند استحالهٔ اولین دولت کارگری درتاریخ را به غولی که با بستن معاهدهٔ هیتلر ــ استالین چراغ سبز را برای جنگ جهانی دوم روشن کرد ، توضیح دهد . تئوری سرمایه‌داری دولتی دونایفسکایا برمبنای تحلیل مارکس از قوانین اقتصادی جامعهٔ سرمایه‌داری و بررسی کنکرت از سه‌رنامهٔ اول ۵ سالهٔ روسیه قرار گرفته بود .

بخاطر اینکه ایدئولوگها چه در "شرق" وچه در "غرب" مرتبا سعی در یکی نشاندادن این دو متضاد ــ یعنی جامعهٔ استثماری سرمایه‌داری دولتی که خود را "کمونیست" میخواند و مارکسیسم که یك فلسفه رهایی انسان است ــ دارند ، وظیفهٔ پالودن جهان پیرامون و افکارمان درباره اینکه مارکسیسم مارکسیست و مقابله با تمام آنان که امروز ادعای عملکردن به آن را هم دارند ، فوریت خاصی پیدا میکند .

بدینمنظور دونایفسکایا درطی ربع قرن اخیر سه اثراصلی تئوریك عرضه کرده است . این آثار عبارتند از: کتاب مارکسیسم و آزادی ۱۹۵۸، فلسفه و انقلاب ۱۹۷۳، و روزالوکزامبورگ ، نهضت آزادی زنان وفلسفهٔ انقلاب مارکس که امسال منتشر خواهد شد .

فعالیت انقلابی انتقادی ــ عملی همیشه وجه مشخصهٔ دونایفسکایا وکمیته‌های نیوزاند لترز که وی درسال ۱۹۵۵ بنیانگذاشت ، بوده است . برای او بازآفرینی مارکسیسم مارکس درعصرما همواره شامل مشخص کردن آن "انگیزه ها و نیروهای نوین" انقلاب که گورکنان نظام سرمایه‌داری اند بوده . چه درنشان دادن ظهور مرحله‌ای نوین ازپراتیك توده‌ها در

غلیانهای انقلابی اروپای شرقی اززیر حکومت توتالیتر کمونیستی که درسال ۱۹۵۳ آغاز شد ، وچه درمشخص نمودن سیاهان بمثابهٔ محك تمدن آمریکا، جستجوی او درهمه جا برای نیروهای جدید انقلابی ای بوده که شعور انقلاب نیز میباشند و بهمراه پرولتاریا فلسفهٔ "انقلاب درتداوم" مارکس را برای امروز واقعیت میبخشند .

ترجمهٔ این نامه‌ها درسال ۱۳۵۷ دربطن انقلاب ایران آغاز شد . یعنی وقتیکه ما شروع به دیدن اینکه مارکسیسم راستین برای انقلاب چقدر حیاتی است کردیم . درآن سال گروهی از انقلابیون برای اولین بار با استفاده از اولین ترجمهٔ انگلیسی دستنوشته‌های هومانیستی ۱۸۴۴ مارکس که توسط دونایفسکایا (۱۹۵۸) انجام شده بود ، دست به ترجمهٔ این دستنوشته‌ها بفارسی زدند .

کرایش مارکسیست هومانیست ایرانی ، "انجمن آزادی" و ارگان آن انقلاب و آزادی نیز درکشاکش انقلاب درزمانی بنیان گذاشته شد که از یکسو مذهب رفرم شده باتمام فریفتاریش نسبت به نیروهای انقلاب باردیکر بعنوریك فلسفهٔ انقلاب علم شده و ازسوئی دیگر مارکسیسم به ملی کردن صنایع و رهبری حزب پیشاهنگ ــ با اعتقاد ذاتی اش به عقب افتادگی توده‌ها ــ تقلیل داده شده و یکبار دیگر آنچه را که مارکس "کمونیسم مبتذل" نامیدش بعنوان "راه نجات" عرضه کردیده بود . امروز این "کمونیسم بالواقع موجود" را درلهستان می بینیم : حکومت نظامی برای سرکوب طبقهٔ کارگر و خودسازماندهی کارگران ، اتحادیه سولیدارنوش.

امروز درشرایطی که انقلاب زیر تازیانه ضد انقلاب بسر میبرد ، برای انقلابیون ایرانی رهانمودن خود ازقید ضد امپریالیسم محدود ، کمونیسم مبتذل و مذهب بازسازی شده ، بسیار حیاتی است . دراینجاست که نامه‌های فلسفی سیاسی دونایفسکایا اهمیت می یابد . اوست که پرچم یك فلسفهٔ انقلابی راستین برای عصر مارا بدوش افرازد .

وقتی دراپران با ۴۰٪ بیکاری، تورم افسارگسیخته ، نارضایی کارکران و دهقانان ــ بعبارتی یك غلیان انقلابی سربه پیش ازپائین که آماده مقابله با حکومت خمینی است ــ مواجه هستیم باید هم دردرون جنبش توده ای

که ظهور خواهد کرد ، وهم درپرورش یك فلسفهٔ انقلاب ، آغازهای نوینی درنبرد برای آزادی بیابیم تابتوانیم یك جامعهٔ نوین انسانی عاری ازستم طبقاتی ، جنسی ، ملی ، مذهبی بیافرینیم و بالاخره به این ماقبل تاریخ جامعهٔ انسانی خاتمه دهیم. برای ما ترجمهٔ این نامه‌ها قدمی است در انجام این مهم.

انجمن آزادی

بهمن ۱۳۶۰

فهرست :

صفحه

۱ـ مبارزه ادامه دارد: نبرد علیه خمینی ـ حزب جمهوری به چه نوع انقلابی نیازمند است؟ (مقدمه ویژه برچاپ فارسی نامه‌ها) ۳ مهر ۱۳۶۰ — ۱

۲ـ برسر انقلاب ایران چه آمده است؟ آیا بهمین زودی سیر خود را به ضد خویش ، به ضد انقلاب ، پیموده است؟ یا میتواند نجات یافته و تعمیق یابد؟ ۴ تیر ۱۳۶۰ — ۷

۳ـ تجاوز امپریالیستی به ایران بفرمان کارتر ـ برژینسکی ، و راجع به 'جهاد' خمینی ـ بنی صدر علیه چپ چطور؟ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۹ — ۲۱

۴ـ فلسفه چیست؟ انقلاب چیست؟ ۱۸۴۸ـ۱۸۵۰ ، ۱۹۱۴ـ۱۹۱۹ ، ۱۹۷۹ ۲۸ آذر ۱۳۵۸ — ۲۹

۵ـ تضادهای وخیم در انقلاب ایران ۶ آذر ۱۳۵۸ — ۴۱

۶ـ ایران: انکشاف و تضادهای انقلاب ۵ فروردین ۱۳۵۸ — ۵۱

۷ـ گذشته و حال انقلابی ایران ۲۲ آبان ۱۳۵۷ — ۷۱

یادداشتی بر ترجمه:

بی شك محدودیتهای ما ، ترجمه‌ای را که دردست دارید خالی از اشکال نمیکند دارد . ازاینرو برای بیان این نامه ها بزبان اصلی آن، میتوانید متن انگلیسی آنها را از ما درخواست کنید . خوشحال میشویم چنانچه با ایرادی درترجمه ها روبرو شدید مارا درجریان بگذارید .

* مطالبی که بین دو کروشه [ ] آمده از خود ماست .

* درمواردی که کلمه‌ای ادای مفهوم نمیکرد ، انگلیسی آنرا درپائین صفحه آورده و آنرا با ستاره مشخص کرده‌ایم .

۱ـ مبارزه ادامه دارد: نبرد علیه خمینی ـ حزب جمهوری

به چه نوع انقلابی نیازمند است؟ (مقدمه ویژه برچاپ فارسی نامه‌ها)

۳ مهر ۱۳۶۰

۲۵ سپتامبر ۱۹۸۱

انقلاب درایران به چنان عقبگردی رسیده که ظاهرا فقط همین مانده که ضد انقلاب آنرا ببلعد . امااین اصلا حقیقت ندارد . این حقیقتی است که حزب جمهوری اسلامی تمام قدرت دولتی و نظامی را بانحصار خود درآورده و جوخه‌های اعدامش درحال تیرباران انقلابیون راستینی میباشد که نسبت به آنچه از زمان قدرتیابی حزب بوقوع پیوسته بیدار شده‌اند ، [یعنی نسبت به] قدرت توتالیتر ، فئودال گونه سرمایه‌دارانه مشترک شده توسط خمینی ای که تمام قدرتهای "روحانی" و نیز زمینی را غصب کرده است . [اما] این حقیقت ندارد که خمینی بتواند آنچه را کند که نیروی متفق شاه و حامیش غول اتمی آمریکا که اورا ۲۵ سال درقدرت نگهداشت ،قادر به انجامش نبود . آنها نمیتوانند آن مشعل جهانی نوین قدرت انقلابی را که توسط انقلاب ۱۳۵۷ ایران برافروخته شد خاموش کنند .

همان درنده خویی جوخه‌های اعدام که اکنون به همه سطوح ملت منجمله کودکان آن رسیده ، درست ضد این امر را ثابت میکند و نشان میدهد که اپوزیسیون انقلابی علیه قدرتهای موجود تاچه‌اندازه عمیق و توده ای است . طنزآمیزترین اوضاع مغشوش کنونی اینست که کمونیستها (حزب توده) ، تروتسکیستها و مائوئیستها* همه درحال حمایت

* پکن ریویو (۲۱ سپتامبر ۱۹۸۱) درچاپ گزارش خبرنگارخود که

(بقیه درصفحه بعد)

از رژیم خمینی هستند . اپوزیسیون شامل آنهایی است که جرقه ، نیروی واقعی و نیز شعور انقلاب بودند ؛ ازکارگران نفت که با اعتصاب ۹۰ روزه خود شاه را ازقدرت بزیر کشیدند تا مجاهدین ، ازنهضت آزادی زنان که فصل دوم انقلاب را گشود تا جوانان که تکاپویشان برای جامعیت بخشیدن بخود درسراسر جهان شنیده شد و همچنین اقلیتها بویژه کردها که مبارزاتشان برای تعیین سرنوشت خود هنوز ادامه دارد .

درتجدید چاپ (فارسی) نامه‌هایی که انقلاب ایران را درحیین انکشافش دنبال نمودند ، روشن میشود که دین جانشین یك فلسفه آزادی نیست . کاملا برعکس. فریفتاری دین فقط نیروهای اصلی را درحایلی پوشانده و از توده‌های درحرکت و تکاپوی آنان برای جامعیت بخشیدن بخود ــ آزادی ــ منحرف میشود . بهمین علت ما از همان ابتدا علیه دست کم گرفتن قدرت خمینی و نرخی را که آخوند ها برای استفاده از مساجد توسط اجتماعات چپ تعیین خواهند نمود ، هشدار دادیم ، اجتماعاتیکه دردوران سلطهٔ شاه درهرجای دیگری غیرقانونی بود .

ولی همانطور که دست کم گرفتن قدرت خمینی وحزب جمهوری اسلامی نادرست بود ، اکنون نیز پربها دادن به قدرت آنها اشتباه است . این درست همانچیزیست که آنها آرزو دارند ما انجامش دهیم. این درست همان کاریست که مانباید به آنان اجازهٔ انجامش رابدهیم. درعین حال نمیتوانیم بگذاریم دلخوشیهای بی اساس دراطراف معلق بماند ، خواه این بوسیلهٔ بنی صدر یا مسعود رجوی پرداخته شود که مخالف خمینی اند خواه توسط ترتسکیستها و مائویست ها که پشتیبانی از خمینی راتحت این لوا که گویا سوء استفاده او ازواژهٔ "ضد امپریالیسم" ، "مترقی" است و به قدرت راستین کارگری می انجامد توجیه میکنند .

بقیه زیرنویس از صفحه قبل : در ۱۱ سپتامبر تحت عنوان "تهران درعذاب" تهیه شده بود ، هیچ کوششی درجهت تحلیل از نیروهای انقلاب نکرد . و چنانچه گویی این نیروها همان حکام کنونی اند ، بدین نتیجه رسید که "بسیار دردآور است که ایران را گرفتار ستیز داخلی ببینیم".

درعوض بیائیم انقلاب را هم درزمان وقوع وهم درپیرویش دنبال کنیم و بگذاریم اشکال جدیدی که اکنون غلیان انقلابی درآن صورت میپذیرد را ببینیم . مخالفت باآنهایی که درقدرتند بهیچ وجه به مجاهدین محدود نمیشود ، اگرچه ایشان مسلما ضد انقلابی نیستند ، بهبهایشان چیزی جز روی دیگر سکهٔ جوخه‌های اعدام خمینی نیست . آنچه درابتدا کمتر درمطبوعات گزارش میشد [اوضاع] قریب به جنگ داخلی است که بشدت درجریان میباشد . وحتی امروز هم که گزارش آن داده میشود ، طوری وانمودش میکنند که گویا از سبب افکنی جاری شده است . حقیقت اینست که تظاهرات بالفعل توده‌ای ، نیردهای خیابانی ، مدتهاست که ادامه دار بوده . زدوخوردهای ۲۷ شهریور درمرکز شهر تهران را درنظر بگیرید که متعاقب ۳ روز متوالی تظاهرات در خیابان مصدق (پهلوی سابق) بود که توسط باصطلاح "پاسداران انقلاب" سرکوب شده و مابین ۴۰ تا ۱۰۰ نفر کشته شدند . بدون اغراق هزاران نفر توسط خمینی اعدام کشته‌اند .

این بدانمعنی نیست که انقلابیون جدید خواهان بازگشت بقدرت بنی صدر ــ یا رجوی ــ هستند . برعکس . جوانان میپرسند : بنی صدر موقعی که درقدرت بود درپشتیبانی از کارگران برای حفظ شوراهای خود و درخواست حق کنترل تولید چه کارکرد؟ برای دانشجویانی که تکاپویشان برای جامعیت بخشیدن به خود ازطریق برقراری دکه‌های کتاب ، روزنامه‌های متعدد و مباحثاتشان درحول همهٔ ایده‌های آزادی بعمل درآمده بود چه کاری انجام داد . درعوض آیا او دربستن وروبر آزاد به دانشگاه تهران به خمینی وحزب جمهوری اسلامی یاری نرساند ؟

وحتی زنان نه تنها دروز بین المللی زن تظاهرات کردند ، بلکه اعتراض خود را ادامه داده ، فریاد زدند : "مابرای آزادی جنگیدیم ولی عدم آزادی بدست آوردیم" ، او چکار کرد؟ این اعلام جرم تنها علیه خمینی وحزب جمهوری اسلامی نبود ، بلکه همچنین علیه قطب زادهٔ "لیبرال" که کنترل رسانه های جمعی را دردست داشت وازپخش خشم و خواسته‌های آنان خودداری کرد سوق داده شد . زنان ، مانند کردها ، مسلما

شاهد تحقق تمنیات توده ها نبوده‌اند . خواه این خود تعیین سرنوشت کردن ملیتها و خواه ایده‌ها باشد . درعوض آیا بنی‌صدر و رجوی ــ مثل سایرین ــ درمقابل قانون اساسی و مستقرکردن دین‌سالاری درشکل ولایت فقیه ، سرتعظیم فرود نیاوردند ؟

واما آنها که طرفدار روسیه‌اند (مثل حزب توده) یاهواداران چین، همچنین آنها که دنبالهرو سرمایه‌داران دولتی که خود را کمونیست میخوانند هستند (مثل ترتسکیستها) ، آنها همه نه فقط ازخمینی دنبالهروی کرده‌اند بلکه همچنین "ضد امپریالیسم" قلابی اورا (بویژه درجنگ ایران وعراق) پذیرفته‌اند . کوبی این یعنی حقیقتا برای انقلاب پیکار کردن. "ضد امپریالیسم" تنها واژه‌ای شده برای پنهان نمودن ماهیت استثمارگرانه ،توتالیتر و دین‌سالارانهٔ حزب جمهوری اسلامی که باماهیت دیگر حکام سرمایه‌داری هیچ فرقی نمیکند . یقینا امپریالیسم آمریکا بدنبال بازیافتن قدرت خود درایران است . ولی [آمریکا] دراین خواست خود تنها نیست ، وروسیه غول اتمی دیگر از امتیاز داشتن یك حزب درایران برخوردار است .

تنها راه بریا کردن یك مبارزه راستین علیه امپریالیسم ، ضدیت با حکام استثمارگر درکشور خود است . این همان کاریست که توده ها در انقلاب انجام دادند . وقتی شاه رابهمراه حامیش امپریالیسم آمریکا بیرون راندند . آنها درآنجا توقف نکردند . آنها پرچم آزادی ،آزادی کامل ، که به هیچ قدرت دولتی ــ چه آمریکا، چه روسیه وچه هیچ قدرت استثمارگر دیگر منجمله قدرتهای خاورمیانه ــ متصل نباشد راباهتزاز درآوردند . وقتیکه انقلاب ایران نفت را که کوبا معروف "فرهنگ" خاورمیانه بود ، ازجایگاهی که اشغال کرده بود بزیر انداخت ، مرحلهٔ کاملا نوینی ازآزادی جهانی را گشود . بیك کلام ، نه "نفت" [بلکه] انقلاب راهگشایی نه تنها برای ایران ویا حتی خاورمیانه ، بلکه برای جوانان سراسر جهان شد که درکارنبود باهمهٔ سرمایه‌داران و امپریالیستها ــ بویژه امپریالیسم خونخوار آمریکا منتهی نه فقط محدود به آمریکا ــ بوده‌اند .

تکرار میکنیم ، دریك کلام وقتی کشوری مثل ایران نشان داد که میتواند هم شاه و هم یکی از دوابرقدرت اتمی را از پایگاه قدرتش در ایران ، درنفت و درجغرافیای سیاسی منطقه برافکند ، ثابت نمود توده های درحرکتی که درفش آزادی را درکف میگیرند ازچه قدرت لایزالی برخوردارند . بیرون ریختن میلیونها نفر، فکر لایزال بودن قدرت توروریسم (چه ساواك وچه بعب اندازان) را غیرممکن ساخت . قدرت لایزال توده‌های درحرکت ــ کارگران، جوانان ، اقلیتهای ملی ، زنان آزادیخواه ــ بودند .

تضاد وخیم دراین غلیان انقلابی بنیادین بعدم بهره‌مندیش از یك فلسفه انقلاب بود . لازم است یکبار دیگر تاکید کنیم که دین جسای فلسفه‌ی انقلاب را پرنمیکند . حتی اگر دین یك فلسفه بود ــ وعمل تئوریسنهای* آن چنان است که کوبی هست ــ واژهٔ کلیدی انقلاب است نه دین ، چه اسلامی ، چه مسیحی ، چه بودایی ، چه یهودی ، یاهر دین دیگری . آنچه کمك کرد تا غلیانهای انقلابی بعد از جنگ دوم جهانی درارویای غربی به انقلاب بلوغ نیابد ، اختلاط دین با انقلاب اجتماعی بود ، که اولی فقط رقیق شدن دومی را موجب شد .

مارکس مذهب ستمگر را از مذهب ستمدیده که وی ندایش‌را بعنوان "آه مخلوق ستمدیده ، قلب جهان بی قلب" شناسایی کرد ، متمایزنمود . "رفع مذهب بعنوان خوشحالی موهوم مردم ، بمنزلهٔ درخواست خوشحالی واقعی آنهاست . . . ازاینرو وظیفه عاجل فلسفه‌ای که درخدمت تاریخ است عریان کردن از خود بیگانگی انسان میباشد" . دستیابی به آزادی و خوشحالی واقعی بمعنی استحاله واقعیتی بود که چنین ازخود بیگانگی انسانی را ضروری میسازد . و بنابراین بدست آوردن آزادی واقعی .

چیزیکه درتعقیب خمینی ، کسی که کزینش مذهب بجای فلسفه را عملی کرده ، میباشد نه تنها انبوهی از اشباح ، بلکه یك غلیان انقلابی درحال جویان است . منظور من تروریستهایی نیست که خود رابسیار بیش از رهبری حزب جمهوری اسلامی که قصد برافکندنرا دارند بکام

* بخصوص نگاه شود به مارکسیسم ودیگرسفسطه‌های غربی ، نوشته علی شریعتی

مرگ میفرستند . منظورم اینست که آنچه باخمینی مقابله میکند ، یک بیکاری ۴۰ درصدی ، تورم افسار گسیخته، نارضایتی دهقانان و نیز کارگران ،غلیان انقلابی درحال جریان از پائین است .

(باید یک کلام دیگر درمورد بنیصدر گفت . هیچکس حتی مجاهدین نمیتوانست تااین حد به حریم داخلی نزدیک شود . مخالفت دردرون حزب جمهوری اسلامی ، دردرون "سپاه پاسداران" وجود دارد . آنها مسئول "امنیت" بوده و تنها همانها میتوانستند آن دسترسی را داشته باشند .)

بخاطر آوردن نقاط اوج انقلاب بمعنی فراموش کردن اینکه اکنون به یک نقطهٔ قهقرایی رسیده نمیباشد . بن بست جنگ عراق ـ ایران باندازهٔ پیروی در آزادیها و استقلال داخلی اساسی نیست . انقلاب فوران صعودی بنیادین خود را داشت ولی فاقد یک فلسفهٔ انقلاب بود و نمی‌توانست راه ناهموار آزادی کامل ونیز همبستگی باتمام آنهایی که درسراسر جهان آرزوی دنبال کردن راهنمائیش داشتند را مکشوف نماید . آنچه مورد نیاز میباشد پروراندن یک تئوری است که دیگر هرگز خود را ازفعلیت ، بیش از آن حد که فعلیت میتواند از تئوری جدا شود ، جدا نکند .

بسمت چنان مقصدی، بسمت متحد کردن یک فلسفه انقلاب با یک انقلاب بالفعل است که آن آمریکای دیگر ، آن آمریکای دوم ـ گرایش انقلابی مارکسیست هومانیستی که بیانگر آنست ـ کوشیده . اینست آنچه مارا به دنبال کردن شکوفایی انقلاب ایران و همبستگی با آن هدایت نمود . مابا شما یکی هستیم. ما هرآنچه در توان داریم برای کمک به نبرد آزادی بکارخواهیم برد . مبارزه ادامه دارد ، رایا

[متن فارسی مطلب فوق برای اولین بار در "انقلاب وآزادی"۳، پائیز ۶۰ منتشر شد .]

۲ـ برسر انقلاب ایران چه آمده است؟

آیا بهمین زودی سیر خود را به ضد خویش ،به ضد انقلاب، پیموده است؟ یا میتواند نجات یافته و تعمیق یابد؟ ۴ تیر ۱۳۶۰

دوستان عزیز،

۲۵ ژوئن ۱۹۸۱

برکناری بنی صدر ابتدا ازمقام فرماندهی کل قوا وبعد از ۱۲ روز در ۲۲ژوئن از مقام ریاست جمهوری که درهرمورد همراهبود با دسته‌های مسلحی که فریاد میزدند: "مرگ بربنی صدر ! مرگ برشاه دوم!"، سلطهٔ عناصر ضد ـ انقلابی رابه چنان حدی رسانده که میبایست پرسید: آیا تضادهایکه ازابتدا درانقلاب ایران حضور داشتند به یک اوج ضدانقلابی رسیده‌اند؟ واقعابرسر انقلاب ایران چه‌آمده‌است؟ انقلابی آنچنان توده‌ای و چنان قهرمانانه ، انقلابی که درتدارک طولانی اعتصابات آنچنان ثابت‌قدم بود که بدل بهیک اعتصاب‌توده‌ای سیاسی گردید و شاه راازقدرت بزیرکشید . آیا دوام انقلاب بیش از یکسال ونیم نبود؟ آیا تمایل آن به بلعیدن فرزندانش ـ وچنان بی ـ رحمانه که حتی شاعرانش رانیز همچون سعید سلطانپور درشب‌عروسی دستگیر وبعدازمدت کوتاهی تیرباران مینماید ـ میبایست بلامانع ادامه یابد؟ حتی استالین هم بااین سرعت و اینچنین مرکبار علیه شاعران روسیه عمل نکرد. آیا انقلاب ایران بهمین زودی سیر کامل‌خود را مستقیما به ضدخویش به ضد انقلاب پیموده است؟

اجازه دهید به قضاوت نهایی نشتابیم. سئوال قطعی هنوز پاسخ داده نشده : پس توده‌ها چطور؟ توده‌هایی که آن انقلاب‌عظیم دوکانه را علیه حاکم خویش وحامی خارجی‌اش امپریالیسم آمریکا که اورا بقدرت نشانده

فریب قرن در آن جایگاه حفظش کرده بود بانجام رساندند . چنانچه انقلابیون ۱۹۱۷ درماه اوت ، درآن ماه ضد انقلابی "تهمت بزرگ" ، دست از انقلاب روسیه برداشته بودند ، انقلاب نوامبری درکار نمیبود. بکذارید ابتدا شرایط عینی و ذهنی را از نزدیک بررسی کنیم. بررسی نه بخاطر اهداف مدرسی [اسکولاستیک] بل بدینمنظورکه ببینیم چه راهی برای قطع توان ضد انقلاب درجریان وجود دارد . بدینجهت بیائید دوباره به انقلاب ۱۳۵۷ ، به اهداف و به شرکت توده‌ای درآن رجوع کنیم.

۱ــ سقوط بنی‌صدر زیرتازیانهٔ خمینی وحزب جمهوری اسلامی ضد انقلابیش

این البته امرکوچکی نیست که بنی‌صدر ، اولین رئیس جمهورایران که با رای ۷۵٪ جمعیت انتخاب شده‌بود بعد از ۱۷ماه کوتاه توسط خمینی از مقام ساقط میشود ، خمینی ای که پس ازاخراجش ازعراق درپاریس درخانهٔ وی پناه‌گرفته بود . خمینی پس‌ازیک بازی بسیار کوتاه مدت با روشنفکران ناسیونال دموکرات ازطریق انتصاب بنی‌صدر بفرماندهی کل قوا، بسرعت به آنچه همواره قصد انجامش‌را داشت متوسل شد ، یعنی توسل به کوته بینانه ترین نظام دین سالارانه، انحصارگرانه و تك حزبی ، باحاکمیت فردی خود وی . اوباشی که خودرا حزب‌الهی میخوانند ، بمانند سگان نگهبانی که دستورات خودرا یکسره ازحزب جمهوری اسلامی میگیرند ، بلافاصله دفتر رئیس جمهور رامحاصره کرده (درحالیکه سلاحهای ترور خودرا بتکان آورده بودند) فریاد مرگ بربنی‌صدر سرداده و شعارمیدادند "حزب فقط حزب‌الله رهبر فقط روح اله !" آنها پس ازهم‌قافیه ساختن نام خمینی با خود خدا ،معتقدند میتوان بدون هیچ مسئولیتی ، دراقتصادی که هم‌اکنون نیز با وضعیتی آشفته روبروست ــ ۴۰٪ تنزل تولید ، ۴۰٪ بیکاری ، تورم خارج ازکنترل ، خیزش‌کردها ، وناآرامی کارگران و دهقانان ــ خرابی ببار آورند .

همچنین این حقیقت کوچکی نیست که تظاهرات به طرفداری ازبنی‌صدر ، مخالفت بابرکناری‌وی ، وخواست‌چپ جهت تعمیق انقلاب مورد حمله‌واقع میشود .حمله‌ای که بدستور حزب جمهوری اسلامی و به سرکردگی باصطلاح "یاسداران انقلاب" صورت گرفت . آنهاخودرا محدود به چاقو-

کشی نکرده ،تاحد شلیك بیحساب [بروی جمعیت] پیش‌رفتند . دراینحمله ۴۰نفر کشته و صدها نفر زخمی شدند . تنهادر چندروز آخرهفته ، ۴۰نفر دیگر نیزجرم طرفداری ازبنی‌صدر تیرباران کردیدند . خلخالی قاضی اعدام بیشرمانه فریاد میزد : "مابآنها نشان میدهیم که مرد جنگیم و گور تماشان را درخیابانها می‌کنیم". بهروز شهدای واقعی مجاهدین بودند که مطمئنا درتدارك انقلابی علیه شاه ازتازه واردانی چون بهشتی رئیس دیوان عالی ، و بسیاری ازهم‌قطارانش‌که بنی صدررا متهم به "شاه دوم" می‌کردند فعالتر و باسابقه‌تر بودند .

بنی‌صدر هیچ "شاه دوم"ی نیست . خمینی هست . همینطورهم حزب جمهوری اسلامی که رهبریش‌منتظر مرگ خمینی ۸۱ ساله است تاجای وی را گرفته و ضد انقلاب را تکمیل کند .

از همانروزی که بنی‌صدر بطورد موکراتیك و با اکثریت آراء انتخاب شد ، حزب جمهوری اسلامی ازطریق روی‌آوردن به فعالیتهای پشت پرده درحد صفر و همچنین بااستفاده ازقدرت فراوان خویش‌بفعالیت‌علنی پرداخت.فعالیتی که بمنظور اطمینان حاصل کردن ازپیروزی خود درانتخابات بعدی برای مجلس و توطئه جهت بی‌قدرت کردن مقام ریاست‌جمهوری صورت میگرفت .

این فعالیتها باموارد متعددی ازغصب قدرت دنبال کردید که مابعد از بررسی عملکرد بنی‌صدر پس‌از دریافت‌رای اعتماد اکثریت مردم ، مستقیما بدان برمیگردیم. آیا او تابآخرین فعالیتهای توده‌ای ، چه برای دموکراسی و چه برای کنترل کارگران برتولید و بسط شوراها همراه بود؟ آیا اوجویای چگونگی تحقق خواست آن توده‌ها یعنی حفظ قدرت‌در دستهای خود آنها شد؟ آیا به نشریات و گروههای بیشمارچپ ــ انواع مارکسیستهای مستقل، مارکسیست هومانیستها، ترتسکیستها ــ توجهی کرد؟ برای جنبش آزادی زنان که اوظاهرا طرفدارش‌بود چه کار معینی کرد؟ ۲ درمورد بحثهای حاد وفعالیت‌جهت تعمیق انقلاب ــ نه صرفا علیه ۵۲ کروگان درجهٔ دوم سفارت آمریکا، بلکه فعالیت ضد امپریالیستهای اصیل و ضد سرمایه داران بومی چه کرد؟

آغاز فرجام روشنفکر انقلابی خرده بورژوایی که خواستار دموکراسی

بیشتر وآزادی بیشتر است اما فلسفهٔ کامل آزادی ندارد دراینجا نهفته است ونه آنطور که مطبوعات بورژوایی ،کمونیستی و ترتسکیستی درموردش سخن میرانند ، درقصور ازساختن " یك سازمان حزبی ". بنی صدر نمیتوانست نسبت به فسفهٔ آزادی‌ای که فاقدش بود مسئولیت تشکیلاتی بعهدهٔ بگیرد. او خود هم یك بورژوا و هم درتعهد کامل نسبت به خمینی بود .لذا گرچه به کروگانگیری (آنهم به کروگانگیری‌ای که به توصیهٔ حزب و بطراحی " پیروان امام" انجام یافته بود) بعنوان راه مبارزه با امپریالیسم آمریکا اعتقاد نداشت ، بااینوصف درمقابل آنچه پشت سرش صورتگرفته بود سرتعظیم فرود آورد،عملی که بقصد این انجام یافته بود که از او چپتر ، مبارزتر و ضد آمریکایی تر جلوه نمایند بنابراین درحالیکه وی هیچکاری جهت تشویق اشکال نوین غیرمتمرکز خودگردانی توده‌ها نکرد ، حزب جمهوری برای ساختن حاکمیت تك‌حزبی‌اش هرچه توانست انجام داد . ازاینرو حتی بهنگامیکه خمینی و حزب باتمام‌قوا علیه عناصر انقلابی دانشگاه و بخصوص دکه‌های کتاب مارکسیستی آن حمله ور شدند ، وی به پیروی ازآنها پرداخت .

ازطرف دیگر حزب جمهوری اسلامی هرگز حرکت ماوراء ارتجاعی خود را بسمت آنچه اسلام "خالص" مینامیدش متوقف ننمود و این بنحو بارزی در "لایحهٔ قصاص" ۳ این قانون وحشیانه و انقیادآوری که بزعم آنها ریشه درقرآن دارد ، آشکار میگردد . بطور قطع هیچیك از ملل عربی یا سنی‌ها ویا حتی بسیاری از شیعیان آنرا قابل قبول نمیدانند . این قانون مجازات برای تمام "جرمها" چه جنسی وچه سیاسی را تنها با شهادت دو مرد میسنجد که ازپس آن حکم اعدام بلافاصله اجرامیگردد . پس جای تعجب نیست که خلخالی این قاضی اعدام آنقدر برای "حزب" باارزش بود که حتی اجازه‌یافت بابنمایش گذاردن جسد سربازان آمریکایی به کریه‌ترین اقدامات متوسل شود. سربازانیکه کارتر برای مرگ روانهٔ کویرشان ساخته بود .

چیزیکه هرگز متوقف نشد ، توطئه‌گری برای تثبیت نهادهای آنچه آنها (خمینی و حزب) جمهوری اسلامی نامیده‌اند بود . جمهوری‌ایکه ظاهرا براساس قانون اساسی ۱۹۰۶ قالبریزی شده بود . آن قانون اساسی زائیدهٔ انقلابی بود که منجر به بیرون راندن اولین شاه ازاریکهٔ قدرت و برقراری یك

مجلس گردید . ولی قانون اساسی فعلی نه فقط هیچ شباهتی به اولین قانون اساسی ندارد ، بلکه منصب ولایت فقیه را نیز برقرار مینماید . منصبی که بهتراست ولایت امپراطور نامیده شود . این ولایت نه تنها مانند لوئی چهاردهم درعصر فئودالی میگوید : " من همان دولتم"، بلکه همچنین مدعی داشتن رابطه‌ای مستقیم باخدا میگردد . کافیست ببینیم چگونه خمینی‌هرچه رابا آن مخالف باشد منع میکند ، حتی اگر آنها اقداماتی باشند که آخوندها بدان رأی داده و یا مخالفش‌باشند .کما اینکه انتخاب بنی‌صدر بفرماندهی کل قوا مخالف نظر آنها بود .

آن آخوندها معصوم نبودند . چه خمینی باشد چه نباشد ، دربین حاکمان معصوم وجود ندارد .آنها هرگز دست از نیرنگ برای غصب نهادهای جدید برنداشتند . نیرنگی که با "شورای انقلاب" و کنترل بر "دانشجویان خط امام" آغاز شد . "دانشجویانی" که تحت مراقبت بسیار وبانفرت از دانشجویان انقلابی تحصیل کرده درخارج ـ "آلوده‌شدگان بوسیلهٔ غرب" ـ بارآورده شده بودند . آنچه که مقصود واقعی آنان بود نه "غرب"، بلکه مارکسیسمی است که درهیچیك از دانشگاههای آمریکا تدریس‌نشده و خود دانشجویان مستقلا آنرا فراگرفته بودند .

اقدام نهایی جهت تثبیت نهادهای [حکومتی] ایجاد دستجات خیابانی که بمثابهٔ سگان نگهبان خودسرانه عمل میکردند بود . بابدست آوردن اکثریت پارلمانی ، بابستن همهٔ نشریات ، ازروزنامهٔ بنی‌صدر گرفته تا مردم ارگان حزب توده و مجاهد نشریهٔ مجاهدین ، حزب نئوفاشیستی برای مقابله با بنی‌صدر آماده شده‌بود .

اعدام ۴۰ نفر یا بیشتر دردوروز آخر هفته ، تنها بمنزلهٔ شروع خونریزی هاست . ولی آیا میتوانیم بگوییم که به همینجا نیز ختم میشود؟ چپی که همهٔ این خونریزیها را علیه او بپا کرده‌اند ، انرژی انقلابی خودرا به حمایت توأم با انتقاد از بنی‌صدر منحصر نخواهدکرد . نه تنها کارمخفی بهمان اندازهٔ مبارزهٔ علنی حیاتی است ،بلکه آنچه بیش‌ازهمه بدان نیاز است ، آنچه اکنون تلاش درجهتش الزام‌آور است ، آنچه که باوجود غیرقابل جایگزین بودن آن ، کم اهمیت تلقی شده همانا پروراندن یك فلسفهٔ انقلاب ، یك

فلسفهٔ رهایی کامل است .

همانطور که درآغاز این نامه بدان اشاره کردم، چنانچه انقلابیون روسیه دراوت ۱۹۱۷ دست از مبارزه کشیده بودند ، اگر نه تنها به ضد انقلاب پشت کرده بلکه خطاب به رفرمیستها نیز میگفتند ؛" لعنت به هردوتاتان"؛ اگر ازاین دوره برای تدوین کامل دولت وانقلاب بعنوان زمینهٔ یك انقلاب نوین استفاده نکرده بودند ، هرگز انقلاب نواهیری بوجود نمی آمد . درست است که درافق ایران فردی چون لنین مشاهده نمیکنیم ، ولی ایده‌های انقلاب ورهایی و نیز توده‌هایی که برای آنها جنگیدند وجود دارند . پس ببینیم جهت دگرگون کردن واقعیت موجود چه میتوان نمود .

۲ــ نگاهی بعقب درتاریخ و از واقعیات امروز جهان بآینده

بگذارید ازهمان ابتدا آغاز نمائیم، ازبرقراری قدرت جدیدی که از زمان بیرون راندن اولین شاه درآغاز قرن ، وجه مشخصهٔ ایران بوده است. این وجه مشخصه ائتلاف روحانیت با انقلابیون اصیل ایرانی دربراندا ختن شاهی است که به یك قدرت خارجی ــ درمورد انقلاب ۱۱ــ ۱۹۰۶ به روسیه ــ وابسته بود . مسلما این امر روحانیت ایران را از کشیشهایی که عموما خود را با قدرتهای وقت همراه میساختند ، متمایز میکند . ولی آنگاه که یك قانون اساسی دموکراتیك بوجود آمد ، وبمحض اینکه دشمن خارجی بیرون رانده شد ، روحانیت شروع به افزودن متممانی بقانون اساسی کرد که بیشتر قدرتها را به شاه برمیگرداند . این امر مانع ازآن نشد که ضدانقلاب روسیه که تازه انقلاب خود را خردکرده بود به ایران برگشته و آن انقلاب رانیز سرکوب کند .

فصل دوم آن اولین انقلاب ایران همچون فصل دوم انقلاب ۱۳۵۷ اخیر بوسیله نهضت زنان آزادیخواه آغاز شد .براستی زنان ایران برای اولین بار درجهان به تاسیس یك انجمن (شورا) زنان که خواست اصلیش ادامهٔ دموکراسی درمجلس بود ، اقدام نمودند . آیا فراخوان بنی‌صدر به دموکراسی بهمان معنا بود؟ نه کاملا . گرچه او ادعای طرفداری ازآزادی زنان را میکرد ، اما نه تنها درمواجهه با حرکت خمینی علیه زنان مهرسکوت برلب زد ، بلکه بدیل خودش ، نشریهٔ زن مسلمان که عمدتا توسط مردان

اداره میشد را برپا کرد :

باتجاوز عراق به ایران ، طبیعتا جنگ توجه اصلی اورا بخود معطوف داشت . اما آیا این امر آنطور که حزب زمزمه میکند بمعنی برگرداندن همهٔ ماشین نظامی منفوری است که خمینی وحزب هرگز کاملا متلاشی نساخته بودند؟ اعمال همیشه رساتر از کلمات هستند . امر مسلم اینست که ارتش از بنی‌صدر پیروی نکرد . و اگرن نیز علیه او سخن میگوید . به یك کلام، آنها نشان داده‌اند که میدانند چگونه خودرا به رهبران پیروزمند متصل کنند. عجبا که ترتسکیستهای شدیدا فرصت طلب آنقدر مشتاق ماندن درقرون" اند که عملا یك زمینهٔ "پولتری" برای اخراج بنی‌صدر ازمقام نظامیش سرهم‌کردند. "کارگرانیکه از صحنهٔ جنگ بازگشته‌اند به مقصردانستن بنی‌صدر برای اوضاع ارتش وعدم پیروزیهای قطعی درجنگ تمایل داشته‌اند . آنها ازبایه قوی بنی‌صدر درمیان فرماندهان منفور ارتشی آگاهند".

(اینترکانتینتال پرس، ۲۲ ژوئن ۱۹۸۱)

چه پایهٔ قوی‌ای که حتی یك فرماندهٔ ارتشی هم بدفاع از بنی‌صدربرنخواست . مسلما ترتسکیستها حقیقت‌را میدانند . ولی عینا مانند حزب توده چنان سرکرم پیداکردن راهی برای قانونی ماندن خود هستند که سایر مسائل برایشان از اهمیت کمتری برخوردار است . تمام این مطالب درمقاله‌ای تحت نام "حرکت برای برکناری بنی صدر" ظاهر میشود . مقاله‌ای که لااقل تاآنجا که به "اختناق" مربوط میشود مخالف بیرون انداختن بنی صدر است ، مخصوصا از آنجا که خود خوب میداند که اختناق بسوی آنان نیز سوق داده خواهد شد . واینکه روزنامهٔ آنها هم درمیان ٦ نشریه‌ای بود که سریعا بسته شدند . اختناق روحانیت تنها به اینجا ختم نمیشود . همراه باکسترش فشار علیه چپ ، بیگمان کوشش جهت سازش باعراق بدنبال خواهد آمد . فراموش نکنیم درست بمحض اینکه آخوند ها متوجه شدند بنی‌صدر دیگر قادر به درگیری درجریان آزادی گروگانهانیست ، خود مستقیما درگیر آزادی آنها شدند ، آنهم تحت چه شروط سازشکارانه‌ای . وحالا که بنی‌صدر دراوتش دخالتی ندارد ، سعی درانجام معامله‌ای باعراق خواهند کرد .

تاآنجا که به فدائیان مربوط میشود، برخی ازجناحهای آن "ضد ـ امپریالیسم" رابهمان اندازهٔ حزب توده درشکل ظاهریش پذیرفتند، توگویی "ضد امپریالیسم" تنها ضد آمریکاست ونه ضد روسیه که بهمان اندازهٔ آمریکا امپریالیستی است. درواقع روسیه هنوز امید واراست که خلاء ایدئولوژیک، عرصه‌ای برای ورود آنگشور به صحنهٔ ایران مهیا سازد. این خلاء ایدئولوژیک بخاطرآنست که انقلابیون خودرا بافلسفهٔ آزادی هومانیستی خود مارکس که ضدکمونیسم مبتذل است مسلح نساخته‌اند.

مجاهدین خودرا باشهامت‌ترین نیروها نشان دادند و شدیدا در تظاهرات علیه برکناری بنی صدر درگیر شدند ولی دفاع ازبنی صدر درمقابل خمینی و حزب نباید بمفهوم حمایت غیرانتقادی باشد. زیرا همانطورکه اشاره شد درک بنی صدراز دموکراسی، ازکنترل کارگران برتولید، از آزادی زنان تاچعد ضدونقیض‌بود. وقتی اسلام اول بیاید و "سوسیالیسم بعد" انتظاری بیش ازاین نمیتوان داشت.

این درتاریخ نخستین بار نیست که بعضی ازتئوریسینها درصدد درقیق کردن مارکسیسم از طریق مخلوط کردن آن بامذهب برآمده‌اند. چه در بوداثیسم یونو یا صیهونیسم بن کورین، چه ترکیب مسیحیت بامارکسیسم توسط سنگور که وی سوسیالیسم افریقایی نامید وچه کاتولیسم لیبستانی بایک سوسیا لیسم "جدید" وچه "مارکسیسم" اسلامی. واقعیت آنست که عجلهٔ دیبن ـ سالارانه جهت کسب قدرت کامل، حاکمیت تك حزبی، ایدئولوژی واحد، ویا بعبارتی مذهب واحد است. واین حتی از ایدئولوژی بورژوایی هم شعور کاذب عمیقتری را دربردارد. کل این برداشت ـ رهبری فردی باقدرت ونو و ارتباط مستقیم با "خدا" ـ حتی درنزد اکثریت مسلمانان سنّی هم وجود ندارد و محصول حکومت مذهبی‌ای است که بوسیلهٔ داماد محمد یعلی در ۱۴ قرن پیش بنیانگذارده شد. اختلاط غریب دین با مارکسیسم درگذشته کارکرد نیفتاده و مسلما اکنون نیز کاربردی نخواهد داشت. همانطور که تلاش ژان پل سارتر برای رقیق ساختن آن قلمرو نوین فکر و انقلاب ـ هومانیسم مارکس ـ بااگزیستانسیالیسم نیز بجایی نرسید.

ماتحت هیچ شرایطی نباید برخوردهای جهانی را ازنظر دورکنیم چرا

که این مسئله تنهابه ایران و یاخاورمیانه محدود نمیشود و نه حتی تنها منحصر به امپریالیسم آمریکاست. غول اتمی دیگری نیز بنام روسیه وجود دارد. هردوی آنها درمبارزهٔ خود برای کسب هژمونی واحد جهانی میخواهند دست بالا را داشته باشند و این درست همانچیزیست که نباید به آنها اجازه داد. بنابراین باوجود اینکه روسیه دراشغال افغانستان قصد دست اندازی به خلیج را آنگونه که آمریکا اشاره میکرد نداشته، مسلما درتدارك برای بازشدن راهی بداخل منطقه به کمین نشسته است. راهی که روسیه ترجیح میدهد بدست گرفتن قدرت از درون میباشد و حزب توده هم بدون توفیق نبوده است. همانطورکه دیدیم فرماندهٔ باصطلاح "پاسداران انقلاب" برای حزب توده رحمان قائل بود چراکه اعتقاد داشت یا اینطور وانمود میکرد که آن حزب "پیرو خط امام است".[۶]

واما درمورد امپریالیسم آمریکا باید بگوییم که هرگز عطش خودرا برای نفت منطقه ازدست نداده است. چگونه میتوان تصورکرد که آمریکا دشمن مسلمی چون عراق را وادار سازد با نمایندهٔ آمریکا درسازمان ملل متحد ـ کرك پاتریك ـ برسر چنین قطعنامهٔ ملایمی درمحکومیت اسرائیل همکاری کند؟ قطعنامه‌ای که حتی هیچگونه اقدام مشخصی علیه اسرائیل را خواستار نشد. (آنهم درزمانیکه عراق نه تنها از حمایت همه‌جانبهٔ جهان عرب، بلکه عملا حمایت همه جهان دراعتراض علیه حملهٔ یکجانبه و غافلگیرکننده اسرائیل به نیروگاه اتمی اش برخوردار بود.) من نمیتوانم احساس دیگری جزاین داشته باشم که معاملات پشت پردهٔ کنونی توسط نمایندگان آمریکا درسازمان ملل منجمله شامل مسلح ساختن عراق درجنگ آن برعلیه ایران میباشد. هرچه باشد درجنگ عراق و ایران حمایت امپریالیسم آمریکا دردرجهٔ اول متوجه عراق بود لیکن درآنزمان بخاطر وجود گروگانهایش در ایران قادر به کمك به عراق نبود. واقعیت مهمتر وغیرقابل انکار این است که انقلاب ایران جنان امپراطوری آمریکا و چشم‌انداز نش درخلیج را بلرزه انداخت که حتی امروزهم قادر به یافتن جای پایی درآنجا نیست. چراکه واقعیت غیرقابل برگشتی که بوسیلهٔ انقلاب ایران بناگذاشته شد، علیرغم روی برتافتن آخوندها از انقلاب، مسئلهٔ غیرمتعهد بودن است. چشم

عقایی لازم است تابرخوردهای جهانی را دنبال کند و انقلاب ایران را پایان یافته تلقی ننماید.

* * *

بعنوان اختتام: انقلاب ایران هنوز نموده است

انقلاب ایران یگانه عامل جهانی است که فقط امپریالیسم آمریکا و غرب قصد بخاک سپردن آنرا ندارند بلکه جهان عرب باعربستان سعودی در پیشاپیش آن و چین که فقط دشمن شماره یک را روسیه میبینند ودرحال کماکان به امپریالیسم آمریکاست هم بدینخیالند. انقلابیون مارکسیست هرگزنباید مخالفت مطلق خودرا علیه سرمایه داری، امپریالیسم و قدرتهای موجود ازیاد ببرند و بنابراین بهیچ وجه نباید به این دام بیفتند که انقلاب ایران را پیش از موقع بخاک سپرده فرض کنند. حقیقت اینست که انقلاب ایران را نیروهای بسیاری بوجود آورده‌اند. منجمله جنبش کردها که بهیچ وجه سرکوب نشده و باعزل بنی صدر نیز از بین نخواهد رفت. برعکس، حقیقت اینست که بحران عینی هرگز عمیقتر از امروز نبوده و توده‌های مردم هرگز بیش از امروز متحمل رنج نشده‌اند. نگذارید تجربهٔ عظیمی راکه توده‌های ایران دربراندا ختن شاه بدست آورده اند را دست کم بگیریم. چراکه آن تجربه علیرغم خلاء ای که آخوندها درحال بوجود آوردنش هستند غرق نخواهد شد. برعکس هنگامیکه سرمایه‌داران ایران بخصوص انحصارات نفتی کماکان خواهان تولید بیشتر و دستمزد کمتر میباشند، مبارزات طبقاتی قویتر خواهد شد. نگذارید نارضایتی های دهقانان را دست کم بگیریم که بعد از همهٔ وعده وعید های رفرم ارضی هنوز درانتظار مشاهدهٔ تقسیم اراضی میباشند. منافا اینکه محافظه‌کاری اقتصادی آخوندها نیز بهمان شدت اختناق سیاسی آنهاست و این بخوبی دراعلامیه خمینی مشاهده میشود: "باید بشما بگویم که درطول رژیم دیکتاتوری سابق اعتصابات و تحصن ها مورد رضای خدا بود اما الان..." خمینی سپس ادامه میدهد که همان پدیدهٔ اعتصاب امروزه تجلی اینست که "دشمن برعلیه ما مشغول توطئه‌گری است"[8]. بعلاوه فراموش نکنیم که مخالفت اولیهٔ خمینی با شاه

چنان فئودالی بود که حتی باصطلاح "انقلاب سفید" ملایم رانیزنفی میکرد زیرا وی خواهان ایجاد هیچ ناآرامی در روابط فئودالی برزمین نبود.

انقلابیون ایرانی درمبارزات زیرزمینی باتجربه‌اند. انقلابیون ایرانی میدانستند چگونه هنگامیکه حزب جمهوری اسلامی سلاحهای آنهارا طلب میکرد، آنهارا تحویل ندهند. نهضت آزادی زنان، همانند کارگران، اقلیتهای ملی و جوانان فصلی از انقلاب راکه مصمم باتمام آنند آغازنموده‌اند. خلاصه کنیم. انقلاب ایران هنوز نموده است و راه درازی درپیش دارد. نیروهای جدید انقلابی ــ ازپرولتاریا گرفته تا دهقانان، از اقلیتهابخصوص کردها که تشنهٔ حق تعیین سرنوشت خود میباشند تا نهضت آزادی زنان، از روشنفکران انقلابی درگیر مبارزه برای آزادی مطبوعات تا جوانانکه همواره پیشاهنگ انقلاب بوده‌اند ــ مصمم به کشودن جبهه‌های تازه‌ای علیه طبقه حاکمه‌اند. آنها اجازه نخواهند داد مبارزاتشان به دشمن خارجی محدود شود. پیوستگی تمام این نیروها میتواند منجر به یک جنگ داخلی همه ــ جانبه گردد. اینبار، مسلح به یک فلسفهٔ انقلاب که شالوده گذار به یک جامعه بی طبقه و مبتنی برآغازهایی نوین و حقیقتا انسانی خواهد گشت. انقلاب ایران هنوز سیر خودرا طی نکرده است. توده‌های ایرانی هنوز کلام آخر خودرا برزبان نیاورده‌اند.

بگذارید چشمهایمان را باز نگاهداشته و همبستگی بین‌المللی خودرا حاضروآماده داشته باشیم.

۲۵ژوئن ۱۹۸۱

بعد ازتحریر، ۲۸ ژوئن. در ۳ روز بین نوشتن نامه فوق تا چاپ آن خبر رسید که مقرحزب جمهوری اسلامی با بمب منفجر شده و بهشتی نیز جزو کشته شدگان بوده. بی شک حزب جمهوری اسلامی اکنون بنی صدرکه درگیر همچگونه عمل تروریستی ای نبوده را مقصر اعلام خواهدکرد. آنها بخود جرأت داده و وی را بعامل امپریالیسم آمریکا" نامیده‌اند. امادرحقیقت حمله و تروری که ازطرف هیئت حاکمه برپاخواهدشد نه علیه امپریالیسم آمریکا بلکه علیه چپ ایران خواهد بود. درعین حال عملیات تروریستی ماورا راستی هایی که بخود راتخالصترین" تلقی کرده و مخالف شرکت آخوند عادر

سیاست اند صورتگرفته که سروصدایش را درنیاورده‌اند . اکنون هر هرج ومرجی درایران حادث شود ، هیچگونه تغییری در بررسی بالا و نیاز همبستگی با انقلاب حقیقی ایران بوجود نخواهد آورد .

زیرنویسها

۱ــ رجوع کنید به نامهٔ سیاسی فلسفی ۱۷ دسامبر ۱۹۷۹ من، تحت عنوان " فلسفه چیست؟ انقلاب چیست ؟ " [همین مجموعه صفحهٔ ۳۱] که با تمرکز برتزهای آوریل نشان میدهد که این مفهوم دولت و انقلاب بود که لنین برمبنای آن حزب را تجدید سازماندهی کرده و برای انقلاب اجتماعی تدارک دید . اینجا مسئلهٔ مهم زمان است . زمان بین پیشنویس اولیه که مارکسیسم و دولت نام داشت و قبل ازماه آوریل نوشته شده بود و طرح نهایی که بعد ازآن ماه تهمت نوشته شده بود ، ماهی که لنین را وادار به گریختن به فنلاند نمود . این آخرین طرح دولت و انقلاب بود که بین گروهی انقلابی تکثیرشد و راهی که منتهی به نوامبرمیشد را گشود . بخصوص رجوع کنید به انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، نوشته سوخانف.

۲ــ رجوع کنید به جزوهٔ زنان ایرانی ، " مبارزه بعد از انقلاب " (بهار ۱۹۸۰) چاپ " گروه آزادی زنان ایرانی درلندن " Box No.7, Sisterwrite,190 Upper Street,London N1.

که نقل قولی از مصاحبهٔ تلوزیونی بنی صدر را می آورد . " حس ونیازهای جنسی مردان از زنان بیشتر است . زیرا مردان هرمون جنسی خاصی دارند که زنان فاقد آن میباشند " . این نقل قول بوضوح نشان میدهد که اوبا برداشت ارتجاعی اسلامی و افسانه‌ای ایکه خود را بجای " علم " قالب میکند مخالفت نمیورزد . کمااینکه آلترناتیو خود او ، نشریهٔ زن مسلمان، عمدتا توسط مردان تهیه و گردانده میشد .

۳ــ رجوع شود به Iran's Gluttonous Revolution نوشتهٔ فلورا لوئیز، نیویورک تایمز، ۱۵ ژوئن ۱۹۸۱

۴ــ رجوع شود به نامه سیاسی هفتگی من ۱۳ نوامبر ۱۹۶۹ تحت نام

"Israel, Burma, Outer Mongolia& Cold War"

۵ــ رجوع کنید به کریستین ساینس مانیتور، ۱۸ ژوئن ۱۹۸۱،

"Iran Races Toward Total Mullah Rule."

۶ــ رجوع شود به مریپ ریپورت ، مارس/ آوریل ۱۹۸۰

۷ــ رجوع کنید به چشم‌انداز مارکسیست هومانیستی برای سالهای ۸۲ ــ ۱۹۸۱، نیوز اندلترز، اوت/ سپتامبر ۱۹۸۱

۸ــ رجوع کنید به و.س. نایپال ، ماهنامهٔ آتلانتیک ، ژوئیه ۱۹۸۱

"Among Believers: An Islamic Journy

[نامهٔ فلسفی سیاسی فوق در تیرماه ۱۳۶۰ بفارسی در انقلاب وآزادی شمارهٔ ۲ بچاپ رسیده بود .]

۳- تجاوز امپریالیستی به ایران بفرمان کارتر- برژینسکی، و راجع به 'جهاد' خمینی- بنی صدر علیه چپ چطور؟

۱۹اردیبهشت ۱۳۵۹

۲۹ آوریل ۱۹۸۰

دوستان عزیز،

اینکه یک کلنل واقعا دیوانه از نوع آنهایی که میتوانند ویرانگری جهان را ببار آورند، کلنل بک ویت، کلاه سبز تعلیم‌دیده درجنگ امپریالیستی ده سالهٔ آمریکا درویتنام، بفرماندهی هنگ زبدهٔ "نورآبی" - که ماموریت فرود- آمدن درایران درسیاهی شب ۲۴ آوریل را بعهده داشت- انتخاب شده‌بود، امری اتفاقی نبود.

تصورخطای کامل یکچنین عملیات نظامی ای از سوی آمریکا این پیشرفته ترین غول تکنولوژیکی جهان آنهم پس از ۱۷۳ روز نقشه‌کشی، غیرممکن است مگرآنکه طراح خود تصمیم بقطع عملیات گرفته باشد و آنهم بدلائلی که هیچ ربطی بدرجه پیشرفت تکنولوژیک یا جان آمریکائیان ندارد. این ماموریتی بود مرکبار با ۳۰ تن در طول ۶ماه، ۶ هواپیمای باربری هرکولس C-۱۳۰ (که قابلیت تکنولوژیکی خودرا درجنگ دهسالهٔ ویتنام باثبات رسانده بود) و ۸ هلیکوپتر سیکورسکی RH-۵۳ (باقابلیت معادل) همگی تحت فرمان گروهی ارتشی داوطلب که نه فقط اسلحه بلکه قوطیهای پراز گاز ناتوان کننده داشتند، ماموریتی که تنها پس از ۳ساعت بدون هیچ دشمنی درافق ناگهان درکویر متلاشی میشود. اول ۳ هلیکوپتر دچار نقص‌فنی میشوند، سپس فرمان ترک ماموریت ازسوی فرماندهٔ کل قوا صادر میشود. ساعت ۲ ربع صبح ۲۵ آوریل است.

هنگام ترک ماموریت ناکام، تصادم یك هلیکوپتر بایك هواپیمای باربری تبدیل به تراژدی شده و ۸ تن آمریکایی درشعله‌های آتش میسوزند. کلنل کلاه‌سبز بدون بردن اجساد و یا نابودکردن اسنادسری به بقیه‌گروه فرمان ترك محل رامیدهد. پنج تن باسوختگیهای عمیق بداخل هواپیمامنتقل میشوند. ساعت ۴ صبح است.

تکرارمیکنم، تصورجنان شکست کاملی غیرممکن‌است مگرآنکه دلائل حقیقی دستور قطع‌عملیات نظامی باتکنولوژی یا جان گروگانهای آمریکایی که قراربود آزادشوند هیچ ارتباطی نداشته باشد. یقینا ۲احتمال منطقی‌تراز اظهارات مقامات‌رسمی بنظر می‌آیند. یا سیا هنوز مشغول همکاری باساواك بوده و این ستون پنجم بالفعل درایران درلحظات آخر متزلزل شده و از ادامهٔ عمل مزدورانه و جنایتکارانهٔ خود هراسان گشته است.

ویا ــ واین حتی محتمل‌تر است ــ رئیس‌جمهور ازترس مخالفت‌شدید مردم آمریکا و همچنین عدم اطمینانی که یکباره نسبت به ستون‌پنجم‌سرپرستی سیا حسرکرده، دچار تزلزل شده. اما انگیزهٔ قطع‌عملیات‌چه این احتمالات باشد وچه شرح رسمی ارائه شده مبنی بر شکست تکنولوژیکی محض، این‌رئیس جمهور "مسیحی خودبازیافته" ملهم از برژنسکی ــ ویاملهم ازدیگران ــ حتی برای یکلحظه‌هم شکی درخطرکردن آنچه که غائی میباشد ــ امکان نابودی جهان ــ رابخود راه نداده است.

حتی متخصص دفاع‌نظامی بورژوائی مانند درو میدلتون اخودرا ملزم به اشارهٔ این مطلب دید که خطوری که یك محاصرهٔ دریایی دربردارد" چنانچه روسیه بخواهد بافرستادن نفتکشهایش محاصره را محك بزند، افزایش‌پیدا خواهدکرد". درواقع‌حتی قبل‌ازرخداد یك برخورد جهانی، مطمئنا اعتراضاتی مبنی برحضور آمریکا درناحیه‌خلیج صورت‌خواهدگرفت وعربستان سعودی، یکی ازمتفقین اصلی آمریکا، ازهم‌اکنون به چنین امری اعتراض‌کرده واما در مورد اروپای غربی. درحال حاضر آنهانه فقط مخالف اقدامات نظامی میباشند بلکه حتی درمورد یك تحریم اقتصادی جدی "علیه ایران" نیز تردید دارند. و واقعا چه کسی میتواند به صرف سخنرانی سناتور فرانك چرچ رئیس‌کمیته روابط‌خارجی کنگرهٔ آمریکا دربارهٔ "سوءاستفاده" رئیس‌جمهور

ازقطعنامهٔ اعمال جنگ، کنگرهٔ آمریکا را بعنوان یك دست آرام کننده، جدی تلقی کند؟ سرمایه‌داری بخاطر بازگذاشتن دست فرمانده کل قوا در اعمال قدرت‌جنگی، همواره راههای قانونی فرار ازهرگونه "تنگناتی" را یافته است.

چه‌کارتر دراین سال انتخابات‌آنقدر مصمم به حفظ قدرتش‌باشد ــ که نیکسون‌وار حتی چشم‌انداز جنگ جهانی سوم هم قادر به مهاروی نکرده ــ و چه نباشد، امرمسلم آنست که حادثهٔ ناگوار ایران بهیچ‌وجه نمیتواند ازحرکت بسوی جنگی که کارتر ازمدتها قبل آغازکرده بود جدا کردد. نکته دراینجاست که طرح کلوز مبنی بر برقراری مجدد نامنویسی اجباری جوانان، برای نظام‌وظیفه، درحقیقت متضمن یك‌دید جهانی امپریالیستی میباشد.

بنابراین حتمی میکردد که مبارزهٔ ما علیه حرکت کارتر بسوی جنگ درعین حال راهی برای بیان همبستگیمان بامبارزات‌ضدامپریالیستی توده‌های ایرانی باشد. درانجام اینکار باید مطمئن کردیم که مبارزه برای آزادی از یك فلسفه رهایی جدا نشود. وتضاد عمیق انقلاب ایران دقیقا دراینجا نهفته است. تضادی که با "جهاد" نامقدس اخیری که خمینی ــ بنی‌صدر علیه چپ آغاز کرده‌اند دوباره آشکار شده است.

ــ ۲ ــ

هیچ چیز ازنمایش اجساد سوخته ۸ سرباز آمریکایی توسط قاضی اعدام آیتاله صادق خلخالی منفجرکننده‌تر نبود. آیا او قصد داشت آنها رابه محاکمه بکشد؟ و واقعا چرا پس ازاینکه بنی‌صدر اعلام کرده‌بود اجسادبدون هیچ شرطی بآمریکا پس داده میشوند، آنهارا به خلخالی تحویل دادند؟ آیا شورای انقلاب به یك اعتراض‌عمومی جهانی احتیاج داشت‌تا این عمل غیر انسانی خلخالی را آنهم بطور دوپهلو مورد استغفار قرار دهد؟ آنچه باندازه حرکت‌حساب شدهٔ خلخالی گیج‌کننده می‌باشد، سخنان بنی‌صدر باصطلاح میانه‌رو و امام خمینی است که به چپ تهمت داشتن رابطه با حرکت امپریالیستی کارتر رامیزنند. آنانه که خمینی ــ بنی صدر ــ قطب زاده ــ بهشتی ــ خلخالی آغاز کرده‌اند، حرکت‌علیه همان نیروهایی است که درصف مقدم سرنگونی انقلابی تباه قرارداشتند.

نه فقط بین ناآرامی عمیق در ایران و مداخلهٔ کارتر ارتباطی وجود ندارد (وبنی صدر به این مسئله واقف است) بلکه این هیئت حاکمهٔ ایران است که نزدیکی خود را با حکام تمام کشورهای سرمایه‌داری نشان داده است چراکه بابهره‌برداری از شکست فتضحانهٔ کودتاعلیه چپ، علیه نارضایتی تودهٔ عظیم بیکاران وعلیه جنبشهای آزادیبخش ملی بویژه کردها که کوشیده‌اند انقلاب ایران را تعمیق بخشند و آنرا از صرف براندازی شاه به آزادی بالفعل و روابط نوین انسانی تبدیل کنند، یورش‌بردند. خمینی و بنی صدر میدانند که مخالفت‌علیهشان از زمانی آغازشد که آنها از اهداف انقلاب روی برتافتند بچه این روی برتابی درزمینهٔ تلاش خمینی برای بعقب‌برگرداندن عقربهٔ ساعت درمورد آزادی‌زنان‌وچه کوشش درلغو شوراهای کارگران باشد. آیا این یك واقعیت مسلم نیست که تلاش‌جهت‌تصویب سریع‌السیر قانون اساسی مقدما با اشغال سفارت همزمان گردید؟ و آیا این واقعیت ندارد که اکنون درحالیکه آخوندها دوباره بحاکمیت سلسله‌مراتبی خود درمجلس بازگشته‌اند، حتی انتخاب بنی‌صدر بعنوان رئیس‌جمهور هم تضعیف شده است؟ هنگامیکه عراق هم "همدست امپریالیسم آمریکا" خوانده میشود، "حقیقت" دقیقاً چگونه توجیه میشود؟

حقیقت اینستکه ناآرامی وسیع درکشور، تمنی تودهها برای روابط نوین عاری ازاستثمار، شور اقلیتهای ملی برای تعیین سرنوشت خویش، چنان‌از شورعظیم برای فلسفهٔ رهایی غیرقابل تفکیك است‌که هیچ بیانی نیست‌که‌درآنر واحد درصحن دانشگاه تاپیده نشود. وتعداد گروههای مختلفی که بنوعی درجزوات، نشریات، اعلامیه‌ها و نوارهای کاست سعی درابرازاین شور آزادی دارند کمتراز ۱۵۰ نیست. این دکه‌های کتاب‌چنان خمینی وباصطلاح شورای انقلاب‌را بوحشت‌انداخت‌که آنها به‌اوباش‌خود فرمان حمله بدوآنان دانشجورا دادند. بدتراز بلوایی که این‌اوباش‌براه‌انداخته‌اند — که منجر به کشته وزخمی شدن بسیاری گشته — دستوررسمی دولت‌(یعنی بر لغو فعالیتهای سیاسی میباشد. خمینی براین خیال بیهوده‌است‌که چون چپ کنترل مساجد مقدسه را آنطورکه آنها درطول مبارزه‌علیه‌شاه بکار گرفتند دارائی باشد، ایدهٔ آزادی خواهد مرد. بنی‌صدر باساختن اتهامی مبنی براینکه

ناآرامی دانشگاه فقط "جزئی" از یك نقشهٔ جهانی امپریالیستی است، تهمت‌علیه چپ رابنحوی دیگر ادامه‌داد: "من اکنون مدرکی دارم وامیدوارم بزودی آنرا به مردم ایران وخارج تحویل دهم تاآنان بفهمند ورود هواپیماهای آمریکایی فقط جزئی ازیك نقشه بود". تنهاچیزی که اوازآن "مدرك" دارد، وضعیت بسیار ناتمام انقلاب ایران است. آنچه که تودهها ثابت‌خواهند نمود اینست‌که آنها بهیچ وجه اجازه نمیدهند انقلاب ایران ناتمام باقی بماند.

— ۳ —

بین خمینی وحزب توده اگر نه عشق "بی پرده"، لااقل عجیبترین نوع بردباری وجود دارد. ازمعاهدهٔ هیتلر — استالین بعبعد که جراغ سبزجنگ جهانی دوم بود، همه درغرب به تغییرهای ۱۸۰ درجه‌ای، دروغی‌ها و اتحادهای بی‌پردهٔ اضدارکامل ازجانب کمونیستهای روسی جنان خوگرفته‌اند که هیچکس از اعلامیه نورالدین کیانوری دبیرکل حزب کمونیست ایران مبنی بر اینکه آنها "پیروخط امام خمینی" هستند شگفتزده نشد.

کیانوری درمصاحبه‌ای بااریك رولو[2] یکی ازسردبیران لوموند درمورد پشتیبانی از تروریسم میگوید: "البته ماتروریسم را محکوم میکنیم. لیکن هیچ اصلی ابدی نیست. ماازهمان ابتدا از بازداشت باصطلاح دیپلماتهـــا پشتیبانی کردیم، چراکه آنان نه فقط جاسوس بودند بلکه درعملیات ضدانقلابی ومخرب نیز شرکت داشتند". درمورد ادامهٔ حبس گروگانهای آمریکایی که برخلاف قوانین بین‌المللی بوده و روسیه‌هم مجبور به محکوم‌کردن آن بود، کیانوری باتائید حبس‌آنها و ابراز اینکه "این راه خوبی برای سامانمند ازعادی شدن روابط ایران و آمریکاست"، دست‌خودرا رو میکند.

اما این بردباری نسبت بحزب‌توده ازجانب روحانیونی که درسالهـــای ۱۹۵۰ باصدق بودند ویادرمورد جوادان غیرروحانی مصدق، حقیقت ندارد. نقش‌نکبت‌بار حزب‌توده درآذربایجان فراموش‌نشده و تهاجم بـــه افغانستان هم نسبت به فاز "پوپولیستی" نوین کمونیستهائیکه دردور اول انتخابات تهران‌در تهران ۱۰۰،۰۰۰ رای بدست آوردند، نگرانیهایی ایجاد کرده‌است. ازطرف دیگر حزب‌توده هم درنشریهٔ مردم اش و هم درنطقهایی که کیانوری میکند، بنی‌صدر و قطب‌زاده رابافراغ بال مورد انتقاد قرارمیدهد

درحالیکه خمینی رااز انتقاد مبری میسازد، توگویی خمینی ضدکمونیست نیست. مع‌الوصف، ازحق نگذریم، کیانوری دراین میان نکته‌ای دارد. ضدکمونیسم خمینی بقدری درانتزاع مذهبی است، بقدری خارج اززمینهٔ کمونیسم موجود بعنوان یك قدرت اتی جهانی است و مخالفتش باکارتر بعنوان "شیطان بزرگ" بقدری کوته‌بینانه است که تجاوز روسیه بافغانستان هم اورابطورجدی از مسیرش منحرف نساخت. بنی‌صدرو قطب‌زاده آگاهی بیشتری ازواقعیات دارند و میدانند که دو قدرت اتی جهانی وجود دارند که هریك بدنبال کنترل یك تنهٔ جهان‌اند.

کوته‌بینی "ضدامپریالیستی" خمینی (که فقط ضدآمریکاست) وتحلیکه نسبت به حزب توده دارد ــ درحالیکه بامارکسیستهای اصیل کاملا مخالف است ــ درکلمات فرماندهٔ پاسداران انقلاب که مورد پشتیبانی کامل خمینی می‌باشند بوجه بارزتری مشاهده میشود. ابوشریف فرماندهٔ آنها، به خطریکه ایران را تهدید مینماید چنین اشاره میکند: "خطرازسوی سازمانهای چپی آمریکایی ناشی میشود". واین مسئله را اینگونه توضیح میدهد: "سازمانهای چپی آمریکایی مثل فدائی خلق وجود دارند که درحال مسلح کردن خود میباشند. سازمانهای چپی دیگری مانندحزب توده وجود دارند که میگویند قانون اساسی انقلاب اسلامی وخط امام خمینی را برسمیت میشناسد. در اینصورت آن سازمان چپی قانونی میباشد و براین مبنی کارعمل میکند. اما خطر ازسازمانهای چپی آمریکایی است که ازغرب پول و اسلحه دریافت کرده وبرای توجیه رابطهٔ نظامی باآمریکا بدروغ صحبت ازخطر روسی میکنند". (مریپ ریپورت، مارس/آوریل ۱۹۸۰).

* * * *

درتقابل با هدف کیانوری ــ "قطع کلیهٔ روابط باقیمانده باآمریکا" ــ و درمقابل صحبت ابوشریف که "خطر از سازمانهای چپی آمریکایی ناشی میشود" آنچه که حتمی میگردد بنای روابط، روابطی انقلابی بین توده‌های آمریکایی و ایرانی است. جهت‌جلوگیری از خطرواقعی، خطر یك فاجعهٔ جهانی، لازم است بدانیم که دشمن آنقدرکه درخانه میباشد درخارج نیست. اینجا استکه فلسفهٔ انقلاب باندازهٔ خود انقلاب اجتماعی اهمیت پیدا میکند. ایده‌های

آزادی هیچگونه مرز ملی‌ای ندارند. امر مسلم آنستکه حکام ما، دشمن مساوتوده‌های ایرانی دوستانمان میباشند. ممکن است درلحظهٔ معین کنونی انقلاب جهانی دردستورکار نباشد، لیکن چشم‌انداز یك جهان نوین درحکم زمینه‌ای است برای یك مبارزهٔ بالفعل، مبارزه‌ایکه ازطریق آفرینش یك جهان نوین مبتنی برشالوده‌هایی تماما انسانی، مانع از یك فاجعهٔ اتی خواهد گردید.

۲۹ آوریل ۸۰

زیرنویسها:

۱ــ رجوع‌شود به مقالهٔ "ریسك آمریکادرایران رشدمیکند"، نوشتهٔ درو میدلتون،نیویورك تایمز، ۲۷ آوریل ۱۹۸۰. این مقاله شامل قسمتی درمورد ناآرامی درحال رشد بین ایران وعراق نیز میباشد.

۲ــ رجوع‌شود به کاردین، ۲۷آوریل ۱۹۸۰ (قسمت انگلیسی لوموند)

۴ـ فلسفه چیست؟ انقلاب چیست؟

۱۸۴۸ـ۱۸۵۰ ، ۱۹۱۴ـ۱۹۱۹ ، ۱۹۷۹

۲۸ آذر ۱۳۵۸

۱۷ دسامبر ۱۹۷۹

چه مجرد وجه ساده مینماید اگر بهمراه هگل گفته شود که فلسفه "مطالعهٔ فکورانه چیزهاست" (پاراگراف ۲) . مسلما بنظر بینش ازحد ساده مینماید اگر در آن واحد گفته شود که "طبیعت به هرکس یک عضو فکری داده است . اما فکر تمامی آنچیزیست که فلسفه درپروسهٔ خود بعنوان فرم مناسبش، بدان مدعی است . . . " (پاراگراف ۵) . لیکن وقتی متوجه میشوید که این مقدمه دائرةالمعارف علوم فلسفی است که ازپس آن انقلاب فرانسه‌ای برشته تحریر درآمده که ـ [باطرح] هیچ انقلابی هرگز فقط پردهٔ اول خود نیست ـ به یک "انقلاب مداوم" بالفعل عمومیت بخشیده ، تازه شما میتوانید شروع ، فقط شروع ، به بی بردن مفهوم "نفی دوم" هگل کنید . علاوه براین خود هگل هم تابعداز پدیده شناسی ذهن ، تابعداز علم منطق ، تابعداز جمعبندی ازهمه آثارش که شامل ۲۵۰۰ سال تاریخ فلسفه میشد ، بیان شعرهٔ "نفی دوم" را چنان آسان نیافت . البته آنوقت شما می فهمید که چرازمانیکه هگل صحبت ازفلسفه میکند ، یک انتزاع نیست . وعلیرغم اینکه او آنرا بعرصهٔ تفکر ونه فعالیت محدود میکند ، قادر است همان مقدمه را اینطور تمام کند :

"این جدایی بین ایده و واقعیت وسیله‌ای است خصوصا مورد ـ

علاقهٔ ادراک تجزیه‌ای . اما عجبا که برخلاف این گرایش جدایی‌طلب ، رؤیاهای خودش ، بااینکه نیمه حقیقی اند ، دربرابر فهم، حقیقی و واقعی ظاهر میشوند . ز ادراک تجزیه‌ای ز برای آن "باید" لازم‌الاجرا بخود میبالد و ازتجویز آن درزمینهٔ سیاست احساس خوشنودی خاصی میکند . توگویی جهان منتظر بوده که بیاموزد چگونه باید باشد ، ونبوده!" (پاراگراف ٦) .

وهمان پاراگراف درادامهٔ خود تاکید میکند که "ایده آنقدرناچیز نیست که بدون واقعا زیستن ، صرفا یك حق یا وظیفهٔ زیست داشته باشد."

بافرارسیدن یك مرحلهٔ عینی جدید درسالهای ٤٨ـ ١٨٤٤ که پرولتری بود ، ونه فقط همچون تلاطمات خشم‌آلود انقلاب فرانسه ، نیمه پرولتری ، مارکس ، این جوان جدید انقلابی فیلسوف و مبارز به ایدهٔ آزادی هگل با تحقق بخشیدن بدان دریك انقلاب تمام‌وکمال جامه عمل پوشانید. اوبدوستان جوان هگلی‌اش که درحال ماتریالیست شدن بودند گفته بود: شما نمیتوانید با پشت‌کردن به هگل بصرف اینکه او هم بورژوا بود و هم ایده‌آلیست و انقلاب را به انقلاب درتفکر محدود میکرد ، حقیقتا یك هومانیست نوین شوید . حقیقت اینست که دیالکتیك هگل هرایده‌ای نیست . ایدهٔ آزادی است . ولذا باید دردرجهٔ اول بشیوه‌ای عملا مادی تحقق یابد . مامیبایست مشخص‌باشیم و باصدای بلند فریاد بزنیم: چه کسانی نیروهای انقلاب هستند. شعور انقلاب چیست . و چگونه میتوانیم به آزادی دست یابیم . مارکس‌گفت: من میگویم پرولتاریا ، بسرای اینکه آنها درمقطع تولید قرار دارند ، جائیکه همهٔ چیزها آفریده میشوند. من میگویم دراعلام فراخوان مبارزه طلبانه‌ای که جهان سرمایه‌داری رابه لرزه اندازد ، ما به برافراشته کردن پرچم یك فلسفهٔ کاملا جدید بهمان اندازهٔ افراشتن پرچم انقلاب نیاز داریم. و فلسفهٔ انقلاب ـ اکنون، یعنی پس‌از اینکه بورژوازی درانقلاب ٤٩ ـ ١٨٤٨ بما خیانت‌کرده وزمانیکه تکیه برنیروهای خود ما ضروری است ـ باید "انقلاب درتداوم" باشد . (خطابیه به جمعیت کمونیستی ، ١٨٥٠)

اوادامه داد: این انقلاب درتداوم دیگر آن کلیتی نیست که در

سالهای ٩٣ـ ١٧٨٩ بود . این انقلاب درتداوم براساس این نیروهای جدید انقلابی و این فلسفهٔ جدید انقلابی که در مانیفست کمونیست بازگردم قرار دارد . فلسفه‌ای که به ریشه‌کن کردن کامل ذهنه، آفرینش کامل نو، می‌پردازد . و نه تنها نشان میدهد علیه چه هستیم بلکه خواهان چه میباشیم. دریك کلام ، باوجود اینکه ما نه فقط شیوهٔ تولید بلکه شکل خانواده را نیز بزیر سؤال کشیده‌ایم و در ژرفای رابطهٔ اساسی مرد/زن کنکاش کرده‌ایم، معهذا هنوز هم باید بیشتر دربطن دیالکتیك انقلاب برویم، یعنی بدون "دیالکتیك نفی بمثابهٔ اصل متحرك وآفریننده" فلسفهٔ هگلی (نقد دیالکتیك هگلی، ١٨٤٤) .

انترناسیونالیسم این نیست که به ملتهای دیگر بگوییم چه بکنند. بلکه همبستگی و اخوت با آنهایی است که برای هدف‌کردن شما فرستاده شده‌اند. بطوریکه آنها اسلحه‌هایشان را بطرف افسران خود برگردانند . وبالاخره در مقدمهٔ سال ١٨٨١ برچاپ روسی مانیفست کمونیست که تقریبا آخرین اثر مارکس است ، آن انقلاب مداوم درسطحی بازهم بالاتر بیان میشود . بیانی هم بین‌المللی وهم ملی . درآنجاست که انقلاب مداوم بعنوان رابطهٔ بین کشورهای ازنظر تکنولوژی عقب مانده و پیشرفته کنکرت میگردد . بدین معنی که روسیهٔ عقب افتاده میتواند انقلابش‌را قبل از "اروپای غربی" داشته‌باشد، بشرطی که : اولا ، انقلاب دربستر انقلابات اروپا به ثمر برسد و ثانیا نیروهای جدید، دراینمورد کمونهای دهقانی، هرکدام از زمینهٔ انترناسیونالیسم و دیالکتیك رهایی خارج نکردند . ایده ، همان قدرت است ، چراکه کنکرت می‌باشد ، کامل است ، چندبعدی است ، و درهیچ زمانی فرد فقط به دنبالروی از دولت یا "کمیته" مجبور نمیگردد. دوعوض بیائید هرگز این اصل را فراموش‌نکنیم که "فرد ، خود هستی اجتماعی است" و جامعه هرگز نباید باردیگر درمقابله با فرد قرارگیرد .

۲

مارکس باندازهٔ ۴۰ جلد کتاب صرف بیان افکار خود و شرکت در انقلابات نمود و از خود میراثی بجای گذاشت که کاملا برخلاف هرنوع ماتریالیسم مکانیکی است. درعوض این قلمرو نوین فکری به زمینه‌ای برای همهٔ انقلابات آینده بدل شد که دائما بانیروهای هرچه غنی‌تر، کمکرت‌تر و عظیم‌تر ـ مردان، زنان و کودکان همهٔ رنگها و نژادها و ملیتها ـ تجدید میشود، تا زمانی که بالاخره ما به آن نوع از انقلاب کامل و آن نوع از ریشه کن‌کردن کامل دست بیابیم. مطمئنا هیچکس برای کمک به آفرینش این انقلاب کامل به اندازهٔ آنهایی که انقلاب ۱۹۰۵ را "بوجود آوردند" ـ لنین، لوکزامبورگ و تروتسکی ـ آماده، جدی و باتجربه نبود. وهنوز، هنوز، هنوز...

جنگ جهانی اول فرا میرسد و شوک همزمانی جنگ امپریالیستی با خیانت سوسیالیستها چنان همه را غرق نمود که یکنفر و فقط یکنفر ـ لنین ـ بخود میگوید: اگر من اینچنین کمراه بودم و کائوتسکی خائن را معلم خود میدانستم، لابد چیز غلطی درتفکر خود من وجود دارد. پس درحالیکه من هرگز از دادن شعار "نابود باد جنگ، جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی تبدیل کنیم" باز نمی‌ایستم، معهذا دیگر هیچوقت بدون کند وکاو در دیالکتیک هگل، بدانستن "تحلیل درست" از اوضاع سیاسی راضی نخواهم شد. اینکه مارکس، مارکسیسم مارکس، ریشه درهگل داشته وبعد از بریدن از آن دوباره به دیالکتیک هگل رجوع نمود تا دیالکتیک مارکسیستی را انکشاف دهد، بهیچ وجه نمیتواند تصادفی باشد. و بنابراین، این انقلابی کبیر ـ لنین ـ روزهای خودرا درکتابخانه به مطالعهٔ علم منطق هگل و شبهایش‌را صرف تدارک انقلاب نمود.

لوکزامبورگ و تروتسکی چه کردند؟ آنها نیز مسلما باندازهٔ لنین انقلابی بودند. آنها نیز مسلما مخالف جنگ امپریالیستی بودند وسعی داشتند خود را برای انقلاب مهیاکنند. اما بدون آن محور فلسفی چه چیزی بدست آمد؟ دراینمورد چون روزالوکزامبورگ برعکس تروتسکی امروز حزبی درصحنه باقی نگذاشته، من اکنون روی تروتسکیسم تمرکزخواهم کرد.

تروتسکی شعار "صلح بدون الحاق" و "بسیج پرولتاریا درمبارزه

برای صلح" خودرا درمقابل شعار لنین ـ "تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی" ـ قرار داد. شعاری که تروتسکی مخالفش بود. بدتراز همه مخالفت تروتسکی بااین بیانیهٔ لنین بود که شکست کشور خودی، بلای کمتری است.

(من اقرار میکنم که بخاطر علاقه قلبی ای که به تروتسکی داشتم، کسیکه نه تنها برای تجدید سازماندهی من بلکه برای نسلی که میبایست با استالین روبرو شود ارزش زیادی داشت، نمیتوانستم خودم را راضی کنم تا بعضی ازگفته‌های او دربین سالهای ۱۹۱۴ ـ ۱۹۱۷ رابیان کنم. این مخالفت [تروتسکی] با خواست شکست کشور خودی یکی از آنهاست).

کوشکید به تروتسکی، زمانیکه انترناسیونالیستهای روسی سعی داشتند اول برمبنای شعار وی که لنین باآن مخالف بود و بعد برمبنای شعار لنین که بامخالفت تروتسکی روبرو شده بود، به وحدت برسند. این چیزیست که او گفت:

"من تحت هیچ شرایطی نمیتوانم با عقیدهٔ شما مبتنی به تأکید براین قطعنامه که شکست روسیه "بلای کمتری" است، موافقت کنم. این عقیده نمایانگر یک ضعف اساسی درمتدولوژی سیاسی و من پرستی اجتماعی است. ضعفی که برای آن هیچ دلیل وحقانیتی وجود ندارد و بجای مبارزهٔ انقلابی برعلیه جنگ و اوضاعی که به این جنگ منجر میشود، یک جهتیابی جدیدی را (که تحت این شرایط، افراطا من درآوردی است) بر مبنای "بلای کمتر" جانشین میکند".

(من این گفته را ازکتاب بلشویکها و جنگ جهانی، نوشتهٔ گانکین و فیشر (چاپ دانشگاه استانفورد، ۱۹۴۰، صفحه ۱۷۰) نقل میکنم. من اینرا اولین بار بزبان روسی درکتاب خود تروتسکی تحت‌عنوان جنگ وانقلاب سقوط انترناسیونال دوم و تدارک انترناسیونال سوم، خواندم که بسال ۱۹۲۳ در مسکو منتشر شد. البته باید بخاطر داشته باشیم که دورهٔ مورد بررسی، سالهای ۱۷ـ۱۹۱۴ است و مقالهٔ مذکورتروتسکی که من از آن نقل قول آوردم درپاریس، ۱۴ اکتبر ۱۹۱۵ تاریخ خورده است. این

مقاله ازجمله مطالبی است متعلق به آن بخش از مارکسیستها که خیانت نکرده و قصد داشتند نه برمبنای شعار تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی "لنین، بلکه تحت شعار "مبارزه برای صلح" ترتسکی خود را ازنظر بین‌المللی تجدید بنا نمایند. ترتسکی براستی چنان عمومیتی به صحبت های خود میداد که حتی بابردن نام لیبکنخت بطورمشخص، مخالفت نموده و میگفت "اینطور فردیت دادن به ارزیابیهای تاکتیکی ای که فقط با شرایط آلمان مطابقت دارد درسند فوق نادرست بود. [لذا] بنابه اصرار همهٔ کمیسیون حذف شد". به این دلیل، آن عامیت کاذب، طریقی برای طفره رفتن از تحقق کنکرت آزادی است. باوجود این، ترتسکی درمقدمه‌ای که در ۱۹۱۹ نوشت برانترناسیونالیسم پافشاری میکند و تکرار میکند که "انقلاب مارس [فوریه] این اختلافات را ازبین برد".)

ولی این حقیقت ندارد. اختلافات تئوریک تنها بخاطراینکه شما درحقیقت یک انقلابی هستید "انحلال نمی‌یابند". برعکس، زمانیکه گرمای نبرد ازمیان می‌رود، انحرافات از مارکسیسم تازه مانند طاعون بسراغ شما می‌آید.

واقعیت اینست که اختلافات تئوریک درست درلحظهٔ بروز شرایط عینی جدید، به وحشتناکترین فرم ازنو ظهور میکنند. پس ازآن شما باید برای رسیدن به یک عمق فلسفی جدید برمبنای نقطهٔ اوج تئوریک وعملی بدست آمدهٔ قبلی کند و کاو کنید. اگر بجای اینکار، بدون یک محور فلسفی بمانید، همان باصطلاح تحلیلهای "درست" سیاسی، اگرنه کاملا به ضد انقلاب، قطعا به هیچ چیز بیشتراز دنباله‌روی منجر نخواهد شد. این واقعیت درمورد ترتسکی درسال ۱۹۰۵ مصداق پیدا میکند. اما درمورد ترتسکی ۱۹۱۷ صحت ندارد، چراکه درآنسال کسیکه ترتسکی از او دنباله‌روی کرد لنین بود. ولی دردورهٔ ما، این بصورتی خطرناک واقعیت یافته، چراکه تمام مخالفتها و مبارزات عظیمی که علیه استالینیزم انجام گرفت، باظهور جنگ دوم جهانی، تماما بدنباله‌روی از استالین منجرگردید.

۳

شاید من نمیبایست تنها سؤال میکردم که فلسفه چیست؟ انقلاب چیست؟ بلکه همچنین میپرسیدم که ضد امپریالیسم چیست؟ آیاکروکانگیری پرسنل درجهٔ پائین سفارت آمریکا درتهران و مأمورین سیا نامیدن آنان امپراطوری آمریکا را بلرزه درمی‌آورد؟ حقیقت اینست که نه خمینی ونه آن دانشجویان نمیتوانستند کمک بیشتری به کارتر دربدست آوردن محبوبیت بیشتر و بنابراین کدرکردن مبارزهٔ توده‌ای علیه آمریکا کنند مگربااین عمل باصطلاح ضد امپریالیستیشان، ملقب کردن خود به "پیروان امام"، حتی اگر هزاربار هم بگویند که این عملی است ضد امپریالیستی، بهیچ وجه معرف یک عمل انقلابی نیست. سینه‌زنی هم نمیتواند یک عمل انقلابی محسوب شود. حتی اگر بهنگام آن هزاربار جوانان انقلابی آمریکا که قبلا درجنبش مبارزه علیه شاه فعالانه شرکت داشتند را فراخوانند. این نوع ضد امپریالیسم کاذب ــ مثل گرفتن کروگانها ــ نه تنها هیچ مرحله جدیدی از انقلاب رانخواهد گشود، بلکه یک عقب نشینی از چشم‌انداز اولیهٔ انقلاب را نیز پایه‌گذاری میکند. این امر ممکن است رنگ "سرخی" به خمینی زده و مطمئنا به او درمنحرف کردن تضادهای وخیم و جدید موجود درخود ایران کمک خواهد نمود. ولی هیچ عملی را درجهت حل بحرانهای فزاینده‌ای که ازپس بقدرت رسیدن وی عارض شده انجام نخواهد داد. سختی برتودهٔ مردم تشدید شده است. بیکاری و همچنین تورم بیشتر گشته است. همانطور که شنگ وولین* دردوران انقلاب فرهنگی مائو، که آنها درابتدا باتصوربرکناری بوروکراسی ازصمیم قلب ازآن جانب داری میکردند، مشاهده کرد "هرچه بیشتر اوضاع عوض میشود، بیشتر به همان شکل سابق باقی میماند".

کنکرت بمفهوم هگلی سنتز عناصرمختلف دریک تمامیت کنکرت، نشان میدهد که همزمان شدن اشغال سفارت با تکمیل قانون اساسی ضد انقلابی، بهیچ وجه اتفاقی نیست. بله توده‌ها ضد امپریالیستند. ولی مارکس هرگز نمیگفت که چون توده‌ها ضد فئودال بودند و بورژوازی هم

* Sheng Wu-Lien

رهبری یك انقلاب علیه فئودالیسم را در دست داشت، پس آنها باید دنبال بورژوازی بروند. کاملا برعکس، اوکفت: مادر حرکت اولیه سرنگونی فئودالیسم با بورژوازی بودیم ولی از این پس روی ما حساب نکنید. ونه تنها این بلکه اکنون زمان والای تعمیق و انکشاف اهداف بطوراخص پرولتری فرا رسیده است.

لوکزامبورك این نکته رابخوبی درك کرده بود و نه تنها آنرا در یك انقلاب واقعی درروسیه بکاربرد، بلکه سعی نمود این مفهوم مبارزه طبقاتی خالص را به آلمان نیز حمل کند. ولی وقتی مرحلهٔ عینی جدیدی ـ امپریالیسم ـ ظهور نمود، علیرغم همهٔ پیش‌دانیهایش ازاین مرحلهٔ استثماری، قادر نشد با نیروهای جدید انقلابی، یعنی ناسیونالیستهای انقلابی که خواهان تعیین سرنوشت خود بودند، وحدت جدیدی ازنیرو و شعور رابپروراند. لنین می‌بایست خودرا نه تنها ازخاشتین به کارکران، بلکه از انقلابیونی که این [پدیده] کنکرت جدید را چه بعنوان یك نیروی انقلابی جدید درکشوری دیکر وچه درکشور خودوی نمیدیدند جدا کند. چیزیکه او از دیالکتیك هگل آموخته بود وموجب برائی وی تا باین اندازه علیه همکاران بلشویك خودشد، این بودکه سرنگونی، نفی اول یکافی نیست. اکنون باید ببینیم که ضد انقلاب میتواند ازدرون خود انقلاب سربرون کند.

این و تنها این بود که نماندن درسرنگونی تزاریسم و دموکراسی بورژوایی که خودرا "سوسیالیست" میخواند را ممکن ساخت. اگرچه این / دولت / تحت رهبری کرنسکی باصطلاح سوسیالیست که حتی توسط انقلابیون اصیل هم پشتیبانی میشد باشد. درست مثل امروز که ترتسکیستها فکر میکنند چون اسم خمینی و بازرگان رابا هم مزوج ساخته وعلیه حکومت سرمایه داری صحبت میکنند، و همینطور شعارهای ضد ـ امپریالیستی را بافریاد بلندتری ازدیکران تکرار میکنند، انقلابیون واقعی ایرانند، بلشویکها هم قبل از رجعت لنین به روسیه تصور میکردند که با دفاع تواً "بیاانتقاد از کرنسکی انقلاب را بجلو میرانند. بنابراین لازم میشود که باردیکر نکاهی به مراحل فوریه تا آوریل، آوریل تا ژوئن ژوئیه

ـ اوت (ضد انقلاب کامل) و اکتبر بیاندازیم. بمجرد سرنگونی تزار یعنی زمانیکه این خیزش خودجوش و تاریخی کبیر بدست آوردی رسید که هیچ حزبی ـ چه بلشویك چه غیره ـ قادر بانجامش نبودند، لنین باوجود اینکه آنرا پیش‌بینی نکرده بود، معهذا بهیچ وجه نکذاشت تا شعف بیش ازحد براوغلبه کند. کاملا برعکس، او با دیالکتیك هگل دست وپنجه نرم کرده بود و مرحلهٔ جدید امپریالیسم را نه فقط ازنظر اقتصادی بلکه برای دیدن نیروهای جدید انقلاب، تحلیل نموده بود، وکار روی اثری راکه بعدا دولت و انقلاب شد شروع کرده بود. به بیان دیکر نه تنها چشم انداز سرنگونی بلکه ریشه‌کن کردن کامل رانیز داشت، بدین طریق که تنها زمانیکه تولید و دولت دردست تمام جمعیت "تایك مرد، زن و کودك" قرار کیرد، جامعه جدید خواهد شد.

مسلما وقتیکه او درآوریل ۱۹۱۷ به روسیه مراجعت کرد، دیکرشعار های ۱۹۰۵ ـ چه متعلق به وی چه ترتسکی را ـ تکرار نکرد. بلکه تجدید سازمان تمامی حزب خود را بروی مفهوم دولت و انقلاب قرارداد. وقتیکه این به مبنای تمام فعالیتهای حزب بدل شد، دیکر هیچ جدایی مابین انقلاب و فلسفهٔ انقلاب وجود نداشت. ولی تودهها میخواستند هنوز هم جلوتر و به تسخیر مستقیم قدرت بروند، آنها نیروهای حاکم را دست کم کرفتند و این آغازی بود برتمامی آن حرکتهای ضد انقلابی که هنوز خودرا تحت‌عنوان انقلاب جا می‌زد. لنین را بجاسوسی آلمان متهم کردند و کفتند که او بدین علت خواهان پایان یافتن جنك میباشد. نکتهٔ مربوط بامروز ما اینست: هنکامیکه ضد انقلاب تمام کمال، بوسیلهٔ کورنیلف آغاز کردید و هنوز میایستی از کرنسکی دفاع نمود، طریقی که این عمل انجام کرفت، تمام جوابهارا برعلیه دنبالهروی دربردارد. دراین مقطع بود که چه ازطریق ایجاد یك کمیتهٔ نظامی انقلابی که از هرکونه انتقال اسلحه بدون مجوز به جبههٔ جلوکیری بعمل آورد، وچه ازطریق شعارهایی مانند "همه قدرت بدست شوراها" و یا "زمین بنان وصلح"، هیچ راهی برای اشتباه کرفتن این حزب باسایرین وجود نداشت.

اینرا مقایسه کنید با آنچیزیکه همه، ازترتسکیستها کرفته تا فدائی

برای تیره‌کردن تضاد های وخیم جدید موجود درایران و برای منحرف کردن افکار از آنچه تمدن را بآن شکلی که مادیده‌ایم تهدید میکند، تدارک برای یك جنك اتمی، میگویند. قذافی و خمینی و ژنرال ضیاءالحق ممکن است فکرکنند که خاورمیانه، آنطوریکه آنها تعریف میکنند، قهرستان آمریکاخواهد بود. هیچ چیز بیش از این از حقیقت بدور نیست. خواهشمندم فقط مصاحبهٔ اوریانا فالاچی با خمینی که درشمارهٔ اخیر نیویورك تایمز، وباقذافی درهمین شماره (۱۶/۱۲/۷۹) بخوانید. فقط کوش کنید به این قذافی عوامفریب و استفاده‌هائی ازاین نکته که ظاهرا [درلیبی] دولتی نیست، چونکه پارلمان وجود ندارد و باصطلاح جامعه ایست اشتراکی چون نام خود را جماهیریه ــ بمعنی "رهبری مردم" ــ گذاشته. آیا این مردمند که همهٔ تصمیمها را میگیرند؟ نه. حتی کلمهٔ کمیته اگر انقلابی نباشد ــ و کلمهٔ انقلابی بمعنی ریشه کن کردن کامل است ــ همسان باقرارداشتن سرنوشت بدست مردم، یابه بیان دیگر کنترل تولید دردست کارگران نیست. دولت هم بهمین گونه باید دردست آنها باشد. این ادعا که چون پارلمان وجود ندارد، دولت نیست، ادعای اینکه خمینی و قذافی "کاملا یکی هستند"، روبایی بیش نیست. وقتی شما به این مرحلهٔ قهقرایی برسید، حتی اگر مائوئیستی باشید که زمانی انقلابی بود و رهبری یك انقلاب ملی راهم دردست داشت، هیچ عملی را بجز هجی کردن مرحلهٔ جدید سرمایه‌داری دولتی انجام نداده‌اید.

ما اکنون، وقتی مذهب قدرت سیاسی راهم غصب میکند، درچه مرحلهٔ قهقرایی ای قرار داریم؟ اول کتابچهٔ قرمز مائو بود. الان هم کتابچهٔ سبز قذافی. چه بخشی از قرآن را خمینی بعنوان کلمات قصاری که همه باید تکرار کنند، مورد استفاده قرار خواهد داد؟

مسئله این نیست که یك رهبر میبایستی مانند مارکس و لنین ۵۰ جلد کتاب بنویسد ــ ومن مطمئنم که تروتسکی و لوکزامبورك هم بهمین تعداد نوشته‌اند. مسئله جدی بودن درمورد انقلاب و لذا فلسفهٔ انقلاب و احساس مسئولیت نسبت به تاریخ است، آنهم زنان و مردانی که بتاریخ شکل میدهند. نه، شما نمیتوانید فلسفه را بدور انداخته وخودرا در

شعار دادن غرق کنید. حتی یك فیلسوف بورژوای شریف مانند هگل، دست‌کم درعصری که بورژوازی انقلاب خود را میکرد، یك لوتری شریف کسیکه درتمام طول زندگی برمعتقداتش پافشاری میکرد، مجبور شد که به روند دیالکتیکی فلسفه گردن نهاده و مذهب را زیردست‌خداپرستیش قرار دهد. تمام دادخواهی های او بکنار، باوجود اینکه "مذهب ابلاغ شده" مقام خیلی بالایی درقلمرو مطلق دارد، معهذا هیچ چیز نمیتواند اینرا عوض کند که درنزد وی، والاترین‌نه مذهب بلکه فلسفه بود. لازم به گفتن نیست که انقلاب درتفکر که بادیالکتیك هگلی آغازشد، توسط قلمرو نوین فکری مارکس‌به واقعیت استحاله یافت. ازآن پس‌هیچ انقلابی که ریشه درفلسفه نداشت موفق نشد.

هرنسل از انقلابیون مارکسیست میبایست اینرا برای عصرخود بصورت کنکرت بپروراند. این حقیقت که عصرما درچنین بحرانهای کاملی فرورفته این مسئله را بیش‌از پیش‌الزام آور کرده که از هیچ قدرت دولتی ای دنباله روی نکنیم.

رایا دونایفسکایا

۵ـ تضادهای وخیم در انقلاب ایران

۶ آذر ۱۳۵۸

دوستان عزیز، ۲۷ نوامبر ۷۹

اگر بخاطر انقلاب ایران نبود، [انقلابی] که وجود داشت وعلیرغم مرحلهٔ ضد انقلابی ای که اکنون توسط امام خمینی و امثالهم که جهالتش همسان قدرتنمایی های کارترمیباشد باجراء درآمده، هنوز ممکن است از سرگرفته شده و تعمیق یابد چراکه بهیچ وجه تمام شده نیست، اینک زمان گفتن یك چیز و فقط یك چیز بود: "لعنت به مرد وتانان".

۱

امابخاطر یادآوری انقلاب ایران که رژیم وحشی شاه که توسط امپریالیسم آمریکا حمایت میشد را سرنگون ساخت، بخاطر یادآوری امتناع جنبش آزادی زنان ازسرکردن چادر که باتلاش خمینی برای برگرداندن عقربه ساعت به عقب و تقلیل زنان به وضعیتی فئودالی بمبارزه برخاست، و بخاطر شورش ادامه دار کردها و نیز کارگران عرب [صنایع] نفت خوزستان علیه خمینی همپا بامبارزات سایر اقلیتها برای تعیین سرنوشت خویش[1]، لازم است نگاه دیگری به فرم اکولت [ماوراءالطبیعه] جدیدی که ازایران خمینی بیرون می‌آید ونه فقط امپریالیسم آمریکا بلکه همه را "مفسد فی الارض" میخواند بیفکنیم. ضروری است که دیالکتیك را بکار بندیم، نه اینکه برمبنای اولین واکنش عمل کنیم، بطوریکه کوبی دنباله

روی از مخالفت خمینی با آمریکا بمنزلهٔ مخالفت اصیل با امپریالیسم آمریکاست.

البته تنفر مردم ایران از آن شاه نصاب و مخالفتشان با امپریالیسم آمریکا که وی را بقدرت رسانده و در آن جایگاه حفظش کرده بود نه فقط برای ایرانیا بلکه برای بسیاری از آمریکائیها هم که شکنجه شدن مردم ایران توسط شاه را افشاء کرده و همبستگی خودرا با انقلابیون ایرانی ابراز نموده بودند، واقعی و بحق است. البته دولت کارتر نه تنها از مخالفت در ایران بلکه در این کشور نسبت به دادن هرگونه پناهندگی به شاه بخوبی آگاه بود. وی برای مدتی — مدت کوتاهی — مجبور شده بود در مقابل فشارهای نیکسون، کیسینجر و بانک چیس‌مانهاتان دیوید راکفلر برای آوردن شاه به آمریکا استقامت بخرج دهد. اما دنباله روی از ندای خمینی، این پایپر* جدید، علیه "کافران" و "سلطهٔ شیطانی" همه چیز هست مگر مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا و یا ابراز همبستگی با انقلاب ایران.

برای بی بردن به انحطاط بیانیه طلاح شورای انقلاب ایران کافیست به "پوشش چپ" تازه‌ای که توسط بنی‌صدر وزیر امور خارجه فعلی داده شده، نگاه کنیم. کسی که درصدد برقراری نوع ایرانی پل پاتیسم است. کیش کیسه صاحبه اریك رولو با بنی‌صدر در لیبوند (۱۱ اکتبر ۷۹) "تهران یك شهر غول پیکر انگلی است که بتنهایی نیمی از هدف داخلی را جذب خود میکند... ما از طریق ایجاد واحدهای تولیدی صنعتی و کشاورزی در روستا این شهر را از بسیاری از ساکنانش تهی خواهیم کرد".

متاسفانه حتی چپ قابل شناسائی تری چون ترتسکیسم هم بسیار بدور از آن است که دیالکتیك انقلابی را بکاربندد و مشغول دنبالروی از ایران خمینی است! اینترکانتیننتال پرس (آی پی) ۲۹/ ۱۱/ ۷۹ و ۲۶/ ۱۱/ ۷۹ دائم صحبت از یك "جهش تازه در انقلاب ایران" میکند. آنها ضدیت با امپریالیسم آمریکا را حتی دروازهٔ "سلطهٔ شیطانی" خمینی که در پیام متکبرانهٔ وی به پاپ که بهمان اندازه متکبر است آمده بود و به او میگفت "راهی که

* اشاره به افسانهٔ پایپر است که با نواختن فلوت سحرآمیزش تمام کودکان شهر هاملن در آلمان قرون وسطی را بخاطر مخالفتش با حاکم شهر بدنبال خود براه انداخته و به خارج شهر می برد. Pied Piper

جهان مسیحی میتواند خودرا آزاد کند" پیروی از جنگ ایران اسلامی علیه "کافران" است، میبینند. غیرممکن است همزمان شدن این امر [موضع ترتسکیستها] بازیست دموکراتیك خمینی که اجازهٔ انتشار مجدد به برخی از نشریات توقیف شده از جمله کارگر، نشریهٔ حزب کارگران سوسیالیست ایران (ح ك س ا) راداد، سؤال ایجاد نکند. بهرروی اولین شمارهٔ کارگر ۱۷/ ۱۱/ ۷۹ پس از انتشار مجدد، گفتهٔ خمینی به پاپ را بعنوان اثبات اینکه وی چقدر "ضد امپریالیست" است ذکر میکند".

آی پی ادامه میدهد که "ضمنا اینکه نگهداشتن گروگانهای آمریکایی توسط دانشجویان ایرانی (که خود را نه بطور اتفاقی "پیروان امام" میخوانند) "یکبار دیگر برخواست تاریخی توده‌ها برای استقلال سیاسی و اقتصادی از امپریالیسم جهانی تاکید میکند".

دقیقا درکدام انقلاب پرولتری، گرفتن گروگان — نه بگروگان گرفتن حکام بلکه چند پرسنل پائین رتبهٔ سفارت — بعنوان یك تاکتیك انقلابی بشمار رفته است؟ ازکی تابحال جنگ و انقلاب همسان گردیده‌اند؟ آیا وقت آن نرسیده که انقلابیون مارکسیست تکرار بی انتهای عبارات خمینی را که "ما مردان جنگ هستیم" و "بدنبال شهادت"، بهمانگونه که هست تعبیرکنند و برای اینکار به مارکس رجوع نمایند که نوشت، ناپلئون این ضد انقلابی تمام عیار "جنگ دائم را جایگزین انقلاب مداوم کرد"؟

امروز در ایران عوامفریبی داریم که آشکارا دروغ میگوید: "امپریالیسم آمریکا و مستعمرهٔ فاسدش اسرائیل" درجریان اشغال خانهٔ کعبه دست داشته‌اند، جایی که هیچ کافری — وهمه بخیر از مسلمانها کافرند — حق ورود به آن را ندارد. او دروغ بی پروای خود را حتی پس از اینکه هم‌پالکی های اسلامیش در مقامات عربستان سعودی نه فقط هرگونه دخالت آمریکا و یا اسرائیل را انکار کردند بلکه نشان دادند این عمل موهن به مقدسات توسط یك فرقه از مسلمانها که رهبریش ادعای امام زمان بودن را میکرد انجام شده، تکرار کرد. حتی در آنموقع هم خمینی برروی تاشیر دروغ بزرگش تاکید ورزید، بوجهی که از به آتش کشیده شدن سفارت آمریکا در پاکستان وکشته شدن دو امریکایی "شمعی زائد الوصف" ابراز کرد.

اما ترتسکیستها ازآنجا که ازمبارزات کردها برای تعیین سرنوشت خود

حمایت میکنند، به چپگرایی نوع افسانه آمیز خود ادامه میدهند. اما آنچه راکه آنها برجسته میکنند اینست که برخی از کردها متصورا حامی خمینی اند و آنچه را که برآن سرپوش میگذارند اینست که دوتن از مهمترین آیتاله ها بعد از خمینی ــ منتظری و بهشتی ــ رهبران کردها را تحملان ساواک، صهیونیست و منابع فساد" خواندند. ازآنجا که این مسئله درست موقعی مطرح شد که خمینی میکوشید ادعا کند که تمام ایران با اوست، [ازطریق رسانه‌های جمعی] اعلام کرد سخنان آن آیت الله ها "نظر شخصی" شان بوده است. اما این اشخاص هرشخصی نیستند. آنها عهده دار پست ــ های ریاست و معاونت مجلس خبرگان میباشند که تازه پیش نویس قانون اساسی ای که قراراست در دوم و سوم دسامبر درحلقوم مردم ایران فروکنند را تکمیل کرده‌است. درواقع خیلی ها معتقدند که این دو بدون شک معرکین اشغال سفارت بوسیلهٔ دانشجویان بودند [٤].

٢

آنچیزا که رسانه‌های گروهی نشان نداده‌اند اینست که همزمان با تظاهرات درمقابل سفارت آمریکا، حمله‌ای نیز به وزارت کار صورت گرفت که در آن تودهای بیکار ــ که هم اکنون بیش از ٢ ملیون نفر بیکار در ایران است ــ درخواست کار میکردند. آنها با برزات هدایت کردها راهم گزارش نمیدهند، چه برسد باین امر که برخی ازمارکسیستها مخفی شده‌اند تا مبارزه حقیقتا انقلابی خود را علیه خمینی که حاصل سرنگونی انقلابی شاه توسط آنهارا غصب کرده، ادامه دهند.

ازجمله وقایع دیگری که رسانه‌های جمعی بهنگام رخداد آن گزارش نکردند (وهنوز هم ازتلویزیون منطقهای پوشیده نگاه داشته شده) شورش خونینی است که خمینی درماه اوت علیه حکام کنونی جزیرهٔ بحرین برپانمود. شورشی که خواستار استقرار یک حکومت "خالص" اسلامی، الغاء تمام "رویشهای غربی" بخصوص تلویزیون و برقراری مجدد جدایی مردان و زنان درتمام اماکن عمومی گردید. این شورشها توسط حاکمین فعلی سرکوب شد. ولی آنها آنقدر از نفوذ خمینی و توانایی او دربرانگیختن شورش علیه دیگر مسلمانانی که نمیخواهند بااو علیه "غرب" ــ و شرق ــ "متحد" شوند، کسانیکه خمینی به آنها اتهام "محاربه با خدا" میزند، نگرانند که شورش

های ماه اوت رابکلی مسکوت گذارده‌اند.

این فقط جزئی از امپریالیسم نوع خمینی است. اوبغیراز ادعای بحرین، ٣جزیرهٔ ابوموسی، تنب کوچك وبزرگ که شاه در ١٩٧١ اشغال کرد رانیز علیرغم مخالفت عراق ــ حفظ کرده است. آن جزایر درتنزدیکی تنگهٔ هرمز که قریب به نیمی از نفت وارداتی غرب ازآن عبور میکند، واقع شده‌اند.

ضافا اینکه خمینی بهرایرانی که بخود جرات دهد اول هواخواه ایران باشد وسپس اسلام، حملهور شده وآن را "کفر" میخواند. درعین حال وقتی سازمان آزادیبخش فلسطین پیشنهاد نمود که نام خلیج فارس به خلیج اسلامی یا عربی تغییر یابد، خمینی آنرا دوجا ردکرد. اصرار وی مبنی بر اینکه اسلام ــ تفسیر او از اسلام ــ میباید همیشه اول بیاید، بهیچ وجه تخفیفی در نظر تحقیرآمیز او نسبت به اعراب نمیدهد. نه تنها اودرحفظ نام خلیج فارس یکدندگی میکرد، بلکه مخالفتش با کارگران نفت عرب و هرگونه خواست تعیین سرنوشتی همه جانبه است. وقتی عرفات سعی کرد برای گروگانهای امریکایی میانجیگری کند، بسرعت برسر جایش نشانده شد. این بدانمعنی نیست که عرفات و یا سایر حکام دولتی عرب ــ باستثناء لیبی ــ درنشست تونس حرفی بنفع خمینی زدند، وحتی موضع لیبی درطرفداری از خمینی هم برفروش نفت به غرب تقدم پیدا نکرد.

ودرخود ایران و خود باصطلاح شورای انقلاب هم جناحهای طرفدار لیبی و طرفدار سوریه و پان اسلامی وجود دارد. اگرچه هرکدام از این جناحها درحال حاضر درمقابل خمینی سرخم میکنند، اما این بدان معنی نیست که درصورت ابراز مخالفت سایر کشورهای اسلامی نیز مطیع خواهند ماند. درعین حال صدام حسین ابدا قصد کرنش به خمینی را ندارد. درواقع او یکبارهم تهدید به اشغال [ایران] راکرده وهم ــ اکنون هم بقصد آغاز شورشی دردرون ایران، درحال مسلح کردن برخی از کردهاست.

٣

واقعا برای مردم ایران چه می پرورانند که بعد از اتمام ماه محرم قصد اجرایش را دارند؟ البته آنها قرار است درکنار یک همه پرسی

بمنظور تائید پیشنویس قانون اساسی گردند، قانون اساسی ای که توسط آیتاله بهشتی و منتظری نوشته شده است. اگر کسی نسبت به وجود هرگونه وجه تشابهی بین این قانون اساسی و آن قانون اساسی ای که از اولین انقلاب روسیه (۱۹۰۷–۱۹۰۵) الهام گرفته و بهنگامی که اولین شاه سرنگون شد، نگاشته شده بود – یاحتی پس از آنکه آخوندها بخاطر بازگرداندن شاه بآن متمماتی افزودند – کوچکترین توهمی دارد، بهتر است نگاهی به منصب ولایت فقیه بیندازد. منصبی که درمورد تمام مصوبات حکام دولتی حق وتو داشته و فرماندهی عالی قوای نظامرانیز بعهده دارد.

نکته دراینجاست که این قانون اساسی فقط و فقط درتلاش مشروعیت بخشیدن به غصب پیروزی توسط خمینی است، پیروزی کارگرانی که سرنگونی بالفعل شاه را بانجام رساندند. نه این قادر به حل بحرانهای ایران است ونه تظاهرات نمایشی دربرابر سفارت آمریکا و استفاده از گروگانها بعنوان قربانی میتواند دست امپریالیسم آمریکا را کوتاه کند.

بزرگترین خطر درحال حاضر درنیروی محرکه‌ای* است که درعواقب بی خمینی نهفته است، نیروی محرکه‌ای که میتواند ماشه "کن فیکون شدن" [جهان]** را بکشد! این همان لبه‌ای است که جهان برورویش ایستاده ممکن است خمینی و کارتر درتدارکشان برای چنین برخوردی عقب نشینی نکنند. اما جهان می بایست آنچه را که میتواند در راه کوتاه کردن دست هرد و حاکم انجام دهد.

مادرمبارزه حتی خود علیه نژادپرستی وحشیانه‌ای که نسبت به دانشجویان ایرانی روا میشود، هرگز نباید فراموش کنیم که نژادپرستی پوشیده‌ای که علیه سیاهان همواره نشان داده شده، باوجود اینکه درعمق بنحوه بیان نژادپرستانه متفاوتی داشته، درواقع متوجه انقلابیون و اقلیتها نیز گردیده است. حرف من اینست که مانباید بازداشت گاههای مخوفی را که در طول جنگ جهانی دوم دراین کشور علیه ژاپنیهای آمریکایی برپا شده بود بیاد داشته باشیم. درآنزمان چنین

Momentum *

Apocalypse Now **

سبعیتی اصلا شامل حال نازیهای این کشور نشد و پرونده هریك ازفاشیست های سفیدجد اگانه بررسی میشد. مابابد بخاطر داشته باشیم که انقلابیون آمریکایی مدتهاست که بااین امر و باسرمایه‌داری امپریالیستی آمریکا وجنگ – هایش‌نبرد کرده‌اند. ولی اینکار به معنی آن نیست که مامخالفت باسرمایه – داری آمریکارا توسط یك سرمایه‌دار دیگر و یا یك متعصب مذهبی بعنوان یك ژست انقلابی، قابل قبول میدانیم. همانطوریکه نازیسم و مخالفت نظامی ژاپن باسرمایه‌داری آمریکا را چیزی جز یك جنگ درون امپریالیستی ندانستیم

البته میبایست دستهدید گر کارتر را متوقف ساخت و دست او همان دستی است که میتواند ضامن یك فاجعه اتمی رارهاکند، فاجعه‌ای که درحکم پایان تمدن بشری بدانگونه که ما میشناسیم است. اپوزیسیون انقلابی علیه امپریالیسم آمریکا فقط درصورتی میتواند بانجام برسد که ما برچم آنچه که خواهانش هستیم را برافراشته سازیم. وآنچه که ما خواهانش هستیم بازگرداندن عقربه ساعت به شکلی از اکولتیسم* نیست.

هرکس که بکوشد به یك اکولتیسم نئوفاشیستی رنگ و لعاب بدهد و فراموش کند که "توده‌هایی" که هیتلر بسیج کرده بود بخاطر مقاصد ضد – انقلابی بسیج شده بودند، و هرکس که بکوشد اشاره دائم خمینی به "مستضعفان" را همسان "انقلاب فرهنگی" مائو قلمداد کند، میبایست یادآوری کرد که – اگرچه مائو زمانی یك انقلابی بود و اگرچه او دراین توهم بسر میبرد که "دشمن شماره یك" ساختن از روسیه (مثل "شیطان" ساختن خمینی از آمریکا) راه مبارزه برای سوسیالیسم جهانی است – فرجام مائو پهن کردن فرش قرمز برای نیکسون بود[1]. همانطور که ما درآنموقع گفتیم، مداحان "انقلابی" مائوئیست که حاضر بودند تمام گناهان مائو را بخشیده و چند صفحه سفید هم برای جنایاتی که وی بعدا مرتکب خواهد شد جا – بگذارند، تنها نشانگر خصیصه ارگانیکی بودند که شامل تعاملشان میشد: دنباله روی از یك قدرت دولتی. این درست نقطه مقابل مارکسیسم مارکس – یعنی مبارزه برای یك نظام اجتماعی بی طبقه کاملا نوین که بروابط کاملا نوین انسانی باشد – است. هرچیزکمتراز این نشانگر خیانت است.

ارادتمند شما، رایا

Occultism *

زیرنویسها:

۱ــ نگاه کنید به نامهٔ فلسفی سیاسی من: "ایران: انکشاف وتضادهای انقلاب"، قسمت جزوه، صفحهٔ ۵۳

۲ــ واگر یك ترتسکیست بخود جرأت گفتن آنرا بدهد که دنباله روی ازخمینی همانند "دنبالهروی" از پدر قاپون بسال ۱۹۰۵ است، حداقل باید ازترتسکی آموخته باشد که این بلشویکها، یامنشویکها یاسوسیال رولوسیونرها و یا حتی لیبرالها نبودند که از پدر قاپون پیروی کردند، بلکه حقیقت آنست که پس از آتش گشودن ارتش بروی تظاهرات آنها، وی علیه تزار و طرفدار جنبش گردید.

۳ــ یادآوری، یادآوری تاریخی بوجهی است که چون عنصر پویای هربحرانی خودرا بنوعی تکرار میکند. بنظرمیرسد که هیچ چیز مناسبتر از تحلیل ترتسکی از دروغ بزرگی که استالین از طریق برگزار کردن آن دادگاه های ساختگی (۳۸-۱۹۳۶) مسکو مرتکب شد، نیست. دادگاههایی که علیه "ستاد فرماندهی انقلاب" برگزار شد و ازجمله شامل تاخوچفسکی میشد که استالین اورا متهم به هیچ چیز مگر بند و بست بانازیهای آلمان نکرد. ترتسکی بمن گفت که بهنگام ارتکاب چنین دروغی، برخورد لازمهٔ انقلابی نباید معدود به باور نکردن دروغ بزرگ گردد. اوادامه داد که مسئله دراینجاست که علتی که این دروغ بزرگ بسیار مخوف تر ازیك دروغ معمولی است، ازآنروست که طراح آن انگیزهٔ شومتررا از انظار پنهان میسازد، امری که همگان را هرآینه اگر حقیقت آنرا میدانستند در حالت آماده باش قرار میداد. او توضیح داد که آنچه استالین، توخاچفسکی را بدان متهم کرد بخوبی میتواند همان چیزی باشد که خود وی انجام داده ویا قصد انجامش را داشت. نمایش ساختگی دادگاه که بچنان قصدی انجام شده بود و نسبت به متهم شدگان ایجاد انزجار میکرد، کاری بسیار فراتر از صرف دفاع از آنان که به ناحق متهم شده اند را می طلبد. ما میبایست برای مواجهه با "آشی" که استالین درحال پختن آنست ــ شاید بند وبستی باهیتلر ــ تدارك ببینیم. و این دقیقا همان چیزی بود که یکسال بعد اتفاق افتاد، معاهدهٔ ۱۹۳۹ هیتلر ــ استالین.

۴ــ نگاه شود به کریستین ساینس مانیتور، ۱۶/ ۱۱/ ۷۹، "قانون اساسی کنترل ایران را به روحانیت میدهد"، جفری کوسل.

۵ــ کریسین ساینس مانیتور، ۲۱/ ۱۱/ ۷۹

۶ــ نگاه شود به فصل "اندیشهٔ مائوتسه تونگ" درکتاب فلسفه وانقلاب من (انتشارات دل) و همچنین به "آخرین هورای مائو"، نامهٔ فلسفی ــ سیاسی مورخ ۲۷ فوریه ۱۹۷۶ که توسط نیوز اند لتروز منتشر شد. ازآنجا که "دشمن شمارهٔ یك" خواندن روسیه یگانه ارثیه‌ای است که رهبری بعد از مائو بدقت ازآن پیروی میکند، همچنین نگاه شود به "چین بعد از مائو، حالا چه؟"، در مقالات جدید، انتشارات نیوز اند لتروز، ۱۹۷۷.

۶- ایران: انکشاف و تضادهای انقلاب

۵ فروردین ۱۳۵۸

۲۵ مارس ۷۹

۱- لشگری از اشباح بدور "انقلاب اسلامی" خمینی بجولان پرداخته‌اند.

دوستان عزیز!

لشگری از اشباح بدور "جمهوری اسلامی" خمینی بجولان پرداخته‌اند. جمهوری که هنوز رسما پایه‌گذاری نشده است. شبح یک انقلاب اجتماعی کامل در اثنای شکوفایی انقلابی که ماهها قبل از قیام ۳روزه شاهد عظیم‌ترین حرکتهای پرقدرت توده‌ای بود. واضح است که قیام ۹ تا ۱۱ فوریه نه تنها شاه و دلقکی بنام بختیار را از تخت بزیر راند، بلکه باشیوه‌ای که کارگران پس از پایان دادن به اعتصاب عمومی خود اتخاذ کردند وبرخلاف درخواست خمینی بدون تحویل اسلحه به سرکار بازگشتند، نشان داد که تنها فصل اول انقلاب پایان گرفته است. و اینجاست که شکایات نخست وزیر انتصابی بازرگان درمورد فقدان تولید اهمیت خاصی پیدا میکند. بقول معاون نخست وزیر انتظام، "علیرغم دستورات آیت اله، هیچ کدام از صنایع اصلی کشور بکار نیفتاده‌اند، چراکه کارگران تمام وقت خود را صرف برگزاری جلسات سیاسی میکنند".

اگرچه پیش ازاین شوراهای کارگران، کمیته‌های محله، انجمنها و بسیاری دیگر از اشکال جدید سازمانهای خود جوش که درهمهٔ آنها نقش

جوانان عمدکی داشت بمثابهٔ حکومت دوکانه تجسم یافته بود. امافرا-
رسیدن جشن روز بین‌المللی زن و بیرون ریختن توده‌های زنان در زیر شعار
"مابرای آزادی انقلاب کردیم ولی آنچه بدست آوردیم آزادی نیست"
میتواند بخوبی نقطهٔ شروعی برای فصل دوم انقلاب ایران بحساب آید.
درست است که انتقادات دیگری ازطرف فدائیان به خمینی شده بود، اما
درحالیکه آنها تحت تاثیر توصیه‌های یاسرعرفات[1] دوست خمینی و رهبر
"سازمان آزادیبخش فلسطین"، راهپیمایی خود را که قرار بود بسوی محل
اقامت خمینی انجام بگیرد، پس‌خواندند و به برقراری سخنرانی در دا-
نشگاه تهران اکتفا کردند، زنان آزادیخواه قیام خودرا بخیابان کشیدند.

تردیدی نیست که خمینی، وقتیکه درهفتم مارس دستور سرکردن چادر
را صادر کرد غافل ازاین بود که ۸ مارس روز بین‌المللی زن است و زنان
ایرانی نیزقصد دارند برگزاری یادبود گذشته خودرا بامطالبهٔ حال وآینده
توأم کنند. اما عقب نشینی ملایم خمینی مبنی براینکه [چادرسرکردن]
یک "وظیفه است نه دستور"، بسختی توانست ازپس مهارکردن این بختک
جدید برآید. کاملا برعکس. علیرغم انتقاد خمینی ازجاهلانی که به
تظاهرات حمله‌ور شدند وسعی کردند زنان را سنگسار کنند و ۳ تن را
مورد اصابت گلوله قرار دادند، زنان این مسئله را بعنوان نتیجهٔ عملی
آنچیزی لمس کردند که خمینی تحت "قانون اسلامی" آموزش میدهد.

آنها تظاهرات خود را نه فقط علیه خمینی، بلکه همچنین درمخالفت
با بازرگان، ۵ روز متوالی ادامه دادند و در ۱۰ مارس بمدت ۳ ساعت
دروزارت دادگستری دست به تحصن زدند. آنها همچنین حاضر بتحمل
شیوه نمایش فیلم وتصویر [تظاهرات] و تمرکز خودسرانهٔ رسانه‌های
جمعی برروی صدا و تصویر افرادی که مورد پسند ایشان بودند نشدند.
لذا برای جلوگیری از سوءاستفاده کردن براعتراضشان، راهپیمایی خودرا
به این مراکز کشاندند وازاین طریق نشان دادند که سانسور موجود
تقریبا بهمان اندازهٔ زمان دیکتاتوری شاه میباشد. ببینید این فرصت
طلبان بورژوا و خرده بورژوا باچه سرعتی موضع خودرا عوض کردند.
دریازدهم فوریه، یعنی دوروز بعد از شروع قیام اینها که تابحال انتظار

میکشیدند، به رادیو آمده واعلام کردند که مخالفتی بامردم ندارند، بلکه
میخواهند "صدای انقلاب" باشند. اماروز بعد آنها یک صفت به "صدای
انقلاب" اضافه کرده و اکنون خود را "صدای انقلاب اسلامی" میخوانند.

آشفتگی ای که زنان آزادیخواه درمیان فدائیان (وناحدی مجا-
هدین) بوجود آوردند نتوانست خیال خمینی را آسوده کند چراکه با
وجود اینکه بسیاری آکسیون زنان را محکوم کردند[2]، اما بسیاری دیگر نیز
برای محافظت زنان ازحملات بیشتر، زنجیری دراطراف صف تظاهرات
بوجود آوردند. این امر بطور حتم درمقایسه با شروع انقلاب ۱۹۷۵[3] در
پرتغال که درآن مردان دست‌چپی مصون از هرتعرضی به تظاهرات
زنان حمله کردند، گام بزرگی محسوب میشود. ۷۹ ایران درآن واحد نشان
داد که انقلابیون مرد اجازه نخواهند داد زنان انقلابی مورد حمله
قرار گیرند و زنان نیز باپای خود باضربات خویش وهگشای تعمیق انقلابند.

بالاخره، زنان آزادیخواه برانترناسیونالیسم خود تمرکز نمودند. و
این بدعوت از کیت میلت* از آمریکا و کلادین مولار* از فرانسه (که برای
اعلام همبستگی با انقلابیون زن ایرانی آمده بودند) محدود نبود. نکتهٔ
اساسی تر این بود که زنان ایرانی احساس کردند عملا میلیونها نفردر
سراسر جهان باآنها هستند.

این همان چیزیست که آیت‌اله را چنان بوحشت انداخت که جرأت
نمود آزادیخواهان زن را "مزدوران امپریالیسم" بنامد. (مابعد به این
مسئله برمیگردیم). اخراج کیت میلت [ازایران] فقط نمونه ایست ازاینکه
چگونه خمینی برای خلاصی از شر اشباح، قصد دارد عقربهٔ ساعت را
بعقب برگرداند. همانطوریکه وی باید ابتدا جنگجویان کرد که اسلحه
بدست برای تعیین سرنوشت خود می‌رزمند را متوقف کند.

تحت‌چنین شرایطی که نیروهای جدید انقلاب پابعرصه نهاده‌اند
برای مردان انقلابی عدم توجه باین مسئله که برای‌نیرو روکردن جامعه‌ای
که براستثمار، تبعیض‌نژادی و جنسی استوار است، انقلاب تاچه حد
باید کامل باشد، و یکبار دیگر سعی درکوچک شمردن مبارزهٔ زنان تحت
عنوان "تنها بخشی از کل" (گویی کل میتواند بدون اجزاء وجود داشته

Kate Millett*
Claudine Moullard*

باشد) ، چیزی جز بازیچه شدن در دست ارتجاعیون نیست ، خواه این حکومت "دنیوی" بازرگان باشد و خواه آیت‌اله خمینی که در تلاش "رسمیت دادن" به "انقلاب" اسلامی خود میباشد ، بعبارت دیگر، محصور کردن انقلاب بجایی که او بتواند ثمره آن ـ آزادی ـ را ربوده و توده‌ها را مانند همهٔ جوامع طبقاتی زیردست نگهدارد .

نباید تصور کرد که نفاق موجود میان طبقهٔ حاکم ، همچون کاروسرمایه آشتی ناپذیرند و یااینکه مسئله تنها دنیاگروی درمقابل حکومت الهی است این حقیقت که خمینی عمداً یعنی نمود ازمراسم بزرگداشت دوازدهمین سالگرد مرگ مصدق در ۱۲ مارس فاصله بگیرد ـ یعنی ازکسی که برای اولین بار نفت راملی کرد وتاج وتخت شاه رابلرزه درآورد ـ روشن میکند که وی باعلم کردن باصطلاح انقلاب اسلامیش چه هدفی را دنبال میکند . بازرگان باوجود حضورش در بزرگداشت نتوانست خودرا بعنوان صدای طغیان سالهای ۵۳ـ۱۳۵۱ عرضه کند . وبنابراین درموقعیتی نبود که بمثابه پلی مابین فراکسیونهای بورژوا ـ لیبرال عمل کند . برعکس شخصی که درابتدا سخن گفت نوهٔ مصدق ، هدایت‌اله متین دفتری بود که حملات بازرگان رابرسط حقوق دموکراتیک بمباد انتقاد گرفت .

مهمتر ازآن ، صدای آیت‌اله طالقانی بود که دراواخرماه فوریه از کمیته‌های انقلاب اسلامی حمایت کرد ودرمقابل کمیته‌های منتخب و نه انتصابی کارگران را مورد تأیید قرار داد تامطمئن شود که انقلاب در همان گام اول سرنگونی شاه خاتمه نیابد .

باهمهٔ این احوال نباید قدرت خمینی را که بسیاری اورا یک امام تلقی میکنند دست کم گرفت اگرچه او هنوز قادر به مهار اشباحی که انقلابش را احاطه کرده‌اند ، نشده باشد . آن ضدانقلاب کاملا دربطن انقلاب قرار دارد . اومیدانست که چطور بابسیج چند هزار زن چادربسر علیه زنانیکه به چیزی بیش از مسئلهٔ حجاب اعتراض داشتند[۴] ، به زنان ضربه وارد کند . چیزیکه زنان دراین مبارزه آموختند اینست که همه زنان خواهر نیستند . درواقع تهمت[۵] اگر مسئله را صرفا بصورت زنان

علیه مردان وانمود سازیم . " سیاستهای جنسی " همه چیز است بجزاین . شونیسم جنسی عریان شدهٔ مردان ، ومنجملهٔ درآیت‌اله خمینی ، همان محدودیت آزادی انسانیت ، بطلان حقوق مدنی ـ سیاسی ، اجتماعی اقتصادی ، فکری و طبقاتی ـ بود .

دراین مورد آخر ـ که بیش از هرچیز آیت اله را نگران کرد ـ این کارگران ودراینمورد کارگران چاپ بودند که باجوانان برای انجام کاری که بسیار انتزاعی مینمود متحد شدند ، کار روی فلسفهٔ انقلاب ، سیاست ، استراتژی و انترناسیونالیسم جهت رفع عطششان بمنظور آگاهی ازهرچه که بانقلاب مربوط میشود . لذا درکوران انقلاب ، یعنی وقتیکه اعتصاب عمومی دراوج خود بود ، کارگران چاپخانه‌ها تصمیم گفتند که دردونوبت کارکنند تا بتوانند این عطش را سیراب کنند . گزارش یک شاهد عینی این موضوع را چنین تشریح میکند : "کتابها بسرعت گلوله‌های سربازان بسرسر مردم می بارند . . . اینها هرچیزی را که درمورد انقلاب باشد میخوانند . همهٔ کتب مارکسیستی که تابحال بفارسی ترجمه شده‌اند بسرعت تجدید ـ چاپ شده و دست بدست و خانه بخانه پراکنده میشوند . سرمایه ، کمون پاریس ، مانیفست کمونیسم ، چه بایدکرد؟ ، دولت وانقلاب ، امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری ، دوزخیان روی زمین ، پرنسیت سیاه و صورتکهای سفید ، استعمار نو . . . "[۵] . گزارش دیگری ازترجمه جدید مقالهٔ ۱۸۴۴ مارکس ، کار الینه شده ، بفارسی را اعلامیه‌های متعدد پخش میدهد .

براستی که مطبوعات بورژوایی چقدر ابلهند که هنوز ارقام رسمی (ساواک ؟) راتکرار میکنند که مارکسیستها فقط ۲٪ جمعیت ایران را تشکیل میدهند !

۲ـ دشمن اصلی همیشه درخانه است .

کارگران درانقلاب به " احزاب پیشاهنگ " احتیاج ندارند تا به آنها بگویند دشمن درخانه مسکن دارد ، که برخورد میان کار و سرمایه آشتی ناپذیر است ، واینکه سرمایهٔ بومی چنان سراندرپا به امپریالیسم وابسته است که درصورت مواجه شدن با خطر نابودی ، سرمایه‌داران بلادرنگ

دست بدامان امپریالیسم خواهند شد تا ضد انقلاب کامل راه ظهور رسانند . اما تحت هیچ شرایطی این بمعنی سست کردن فعالیت ، خودگردانی ، وخود اتکائی کارگران و درنتیجه تعمیق انقلاب نیست. ولذا دیدیم بمحض اینکه بازرگان سعی نمود کنترل کامل صنایع نفت را دردست گیرد ، برخی از رهبران کمیته‌های کارگری بعنوان اعتراض استعفا نمودند . ببینیم محمد جواد خاتمی درنامهٔ سرگشادهٔ خود خطاب به " همهٔ نفتگران وتمام کسانیکه برای آزادی مبارزه کردند " چه میگوید : " بعد از ۲۰ روز اعتصاب قهرمانانه که مادرآن مواد نفتی ، این شریان حیاتی ارتجاع و پشتیبانان امپریالیستی اش را بستیم وبا مبارزهٔ خونین مردم موفق شدیم شاه را سرنگون کنیم . . . بنام نمایندهٔ کارگران صنعت نفت ، قلب صنایع کشور و بعنوان یکی از آغازگران اعتصابات در مناطق نفتی . . . استعفا میدهم ، چونکه میتوانم عناصر ارتجاعی را مشاهده کنم که تحت لوای اسلام ، آگاهانه درصدد پایمال کردن حقوق وآزادی ملتند . این شما کارگران بودید که مبارزه کردید ، غارت بزندان وآتش زدن خانه‌ها راتحمل کردیم و باوجود این دست از مبارزه نکشیدید ، چراکه ما برای تمام مردم ایران احساس مسئولیت می کردیم. خودمن و دیگرنمایندگانی که مسئولیت رهبری مبارزهٔ شمارا بعهده داشتیم بهتر ازهرکس دیگری میدانیم که این خود شما بودید که پیروزی رامکن نمودید ، نه هیچکس دیگر . . . زینهار هیچ نوع دیکتاتوری نمی‌رویم و همیشه ازکسانی که برای آزادی میجنگند جانبداری میکنیم . . . ما باید ماهیت امپریالیسم را فهمیده و ازیاد نبریم که هنوز همه چیزدردست خود دارد . مابایدآنچه را که درپرتغال ، آرژانتین و بخصوص شیلی اتفاق افتاد بیاد بیاوریم . تازمانیکه امپریالیسم کاملا نابود نشده آن چیزها میتواند دوباره اتفاق بیفتد . . . "

این نوع اپوزیسیون کارگری چنانچه یکبار دیگر پایه‌ای توده‌ای بیابد شیوه‌ای است که میتواند حملهٔ ضد انقلاب رامتوقف کند ، بشرط اینکه ما انقلابیون درمقابل فراموش نکنیم که صحبت از ضد امپریالیسم تنها کردن بوجهی که کوبی امپریالیسم تنها مسئول بوجود آمدن ضد انقلاب درشیلی

، آرژانتین ویا هرکجای دیگر بوده است ، یك انحراف خواهد بود . انحرافی که براستی بطرز حساب شده‌ای ازسوی سرمایه‌داران بوی نیز استقبال میشود . آنها حاضرند تازمانیکه مبارزهٔ طبقاتی تحت الشعاع مبارزه علیه یك چیز "خارجی" بعنوان دشمن شمارهٔ یك قراربگیرد ، همه‌چیز وهرچیز بگویند . چیزیکه جنگ دوم جهانی بما نشان داد این بود که بجز خود هیتلر هیچکس دیگر نتوانست نقش ناسیونالیستی را به زبردستی پرون* بازی کند . بطوریکه او برعکس هیتلر[8] بانمایش "ضد امپریالیسم" خود چنان چپ‌رافریب داد که بسیاری او را بعنوان یك "انقلابی" ستایش کردند و پرونیسم چنان جنبش‌تردیونیونیستی [آرژانتین] را شستشوی مغزی داد که تابه‌امروز هم زیر پرچم آن سینه می زند .

یانگاه کنید به ترتسکیستها درایران درهمین لحظهٔ کنونی که باوجود مبارزه بحق علیه امپریالیسم آمریکا ، موضعشان بروی روسیه، این دیگر قدرت اتمی که بدنبال یك تازی برجهان است ، بعنوان یك "دولت کارگری" آنقدر جلوچشمشان راگرفته که تنها زمینه‌ساز رشد "حزب پیشتاز" یعنی حزب توده‌اند که اتفاقا رجزخوانیش برعلیه امپریالیسم آمریکا غرانتر نیز هست . گویی همین روسیهٔ استالین نبود که درآخر جنگ جهانی دوم ایران را اشغال کرده بود و این درحالیکه امپریالیسم آمریکا و بریتانیای کبیر درطول جنگ جهانی دوم ایران را توی خط نگهداشته بودند .

یا ببینید چگونه خمینی از شعار ضد امپریالیسم استفاده میکند تا جمهوری بورژوا ـ اسلامی خود رابقدرت رساند ، وبجای دادن آزادی به کردها و دیگر اقلیتهایی که تشنهٔ تعیین سرنوشت خویشند ، آنهارا درمحدوده ایران نگهدارد .

اولین چیزی که خمینی در ۱۹ فوریه ، یعنی زمانیکه کردها اسلحه بلند کردند تابرای کرفتن خود مختاری که درزمان شرکتشان در انقلاب علیه شاه به آنها وعده داده شده بود مبارزه کنند گفت چنین بود : " من این رفتاربی‌فرهنگ را تحمل نخواهم کرد . من اینرا بعنوان یك قیام برعلیه انقلاب اسلامی میدانم" . حال که خمینی خودرا یك "انقلابی"

* Peron

می انگارد و دیگران را که یا در راه آزادی جان دادند و یا هنوز برای آن زنده‌اند، "ضد انقلابی" معرفی میکند، صدای وی لحن کهنهٔ نظامی بخود گرفت. ژنرال شاه، قرنی که اکنون بعنوان ژنرال خمینی سخن میگوید، در ماوراء غرش اسلحهٔ کردها سعی در فریاد زدن کرد که "ارتش هرگز اجازه نخواهد داد بخشی از مملکت جدا شود". اما کردها مبارزهٔ خود را ادامه داده و گفتند که این نه جدایی، بلکه خود مختاریست که خواهانش هستند. هم اکنون برای مدتی آتش بس برقرار شده است.

توده‌های ایرانی مطمئنا برای گواهی شرایط اسفناک کار و زندگیشان به آمار[9] احتیاج ندارند. همین شهرنشینان فقیری که ۷۰٪ درآمدشان — اگر درآمدی داشته باشند — صرف کرایه خانه میشود، آنهایی بودند که در ۱۱ فوریه تبریز را به انفجار کشیدند. چیزیکه من به آن اشاره میکنم اینست که انقلاب ایران مدتها قبل از روزهای قیام آغاز شده بود. این فقرا و کارگران بودند که در زمان ازهم گسیخته شدن ارتش که بسیاری از سربازان بمردم پیوستند و اسلحه در اختیارشان گذاشتند، نقش اساسی را داشتند. درحالیکه بازرگان و خمینی از طرف برخی از ژنرالها اطمینان حاصل کرده بودند که چنانچه در پستهایشان ابقاء گشته و بار دیگر فرماندهی کنند، تغییر جهت میدهند! انقلاب مدتها قبل از اینکه آیت‌اله خمینی بعنوان رهبر و گمراه کننده ظهور کند، شروع شده بود.

متأسفانه همهٔ آن بسیج قدرتمندانهٔ توده‌ای و خون هزاران نفری که منجر به پایان بخشیدن به استبداد، تروریسم و استثمار شاه و ساواک (سازمانی که توسط سیا برای شکنجه تعلیم دیده بود) شد، تنها صرف آغازی است برای مرحله‌ای نوین، کنترل بدست کارگران. متأسفانه خمینی هنوز هم تقریبا یکه تاز میدان باقی مانده است و بطور جدی بزیر سؤال نرفته. توکویی پافشاری او برروی شعار "مرگ برشاه!" — که در زمان چانه زدن جبههٔ ملی ناتوان باشاه، بعنوان نیروی متحد کننده‌ای عمل کرده بود — تنها چیزی بود که انقلاب ایران را شروع کرد و به آن عمق بخشید. متأسفانه چپ نیز هیچ بیرق جدیدی برای آزادی بر-

افراشته نکرد و برخی حتی به خیلی کمتر از آن یعنی به شرکت در ادارهٔ امور دولت قانع هستند، یعنی به بخشی از بوروکراسی حاکم تبدیل شدن و همزمان شعارهای "ضد امپریالیستی" دادن!

البته امپریالیسم آمریکا قویترین غول نظامی و اتمی جهان می باشد. البته ما بعنوان انقلابیون آمریکایی باید تلاش کنیم تا نگذاریم این [غول] خود را نه در ایران و نه در هیچ جای دیگر مجددا مستقر کند. و مسلما باید این حقیقت را نیز در نظر داشته باشیم که تعجیل برای بستن قرارداد خاورمیانه دقیقا بخاطر ترس از نتایج انقلاب ایران بود! اما معهذا نباید اجازه دهیم که ضد انقلاب بومی ایران خود را در زیر شعار ضد امپریالیسم پنهان کند و یا همچون بخشی از چپ، همین عمل را با برچسب زدن نه فقط به امپریالیسم آمریکا، بلکه به کیت میلت و در حقیقت به کل جنبش انقلابی زنان بعنوان "مأمورین امپریالیسم"[11] صحه بگذاریم. هیچ چیز بیشتر از آن نوع "ضد امپریالیسم" نمیتواند ضامن پیروزی ضد انقلاب گردد.

در عوض بگذارید ما به ریشه‌های بومی و اصیل یک انقلاب در نوع خود نمونه برگردیم. همان انقلابی که اکنون چنان فراموش شده که گویا تنها نکتهٔ آن — که برای آنموقع بسیار عظیم بود — قانون اساسی ۱۹۰۶ می‌باشد. انقلاب از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ بطول انجامید. ما نه فقط بخاطر ناسیونالیسم، بلکه بخاطر انترناسیونالیسم آن، و نه تنها برای گذشته بل که حال، به این دوره برمیگردیم.

۳— دو انقلاب ایران، ۱۱—۱۹۰۶ و انقلاب امروز

یک نگاه به انقلاب ۱۹۰۶[12] ایران دو ویژگی عمدهٔ آنرا که اسلامیون امروز در مورد آن سکوت میکنند، آشکار میسازد. اول الهام گرفتن آن از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه. در حقیقت در اوج انقلاب روسیه — نوامبر و دسامبر ۱۹۰۵ — بود که اولین اعتصاب عمومی تهران آغاز شد.

اگر امروز ایران با نفت شناسایی میشود، در ۱۹۰۵ این باکو در روسیه بود که ذخایر نفتی اش اهمیت فوق العاده‌ای داشت ولذا هزاران نفتگر ایرانی که در روسیه مشغول بکار بودند، تحت تأثیر

می انگارد و دیگران را که یا در راه آزادی جان دادند و یا هنوز برای آن زنده‌اند، "ضد انقلابی" معرفی میکند، صدای وی لحن کهنهٔ نظامی بخود گرفت. ژنرال شاه، قرنی که اکنون بعنوان ژنرال خمینی سخن میگوید، در ماوراء غرش اسلحهٔ کردها سعی در فریاد زدن کرد که "ارتش هرگز اجازه نخواهد داد بخشی از مملکت جدا شود". اما کردها مبارزهٔ خود را ادامه داده و گفتند که این نه جدایی، بلکه خود مختاریست که خواهانش هستند. هم اکنون برای مدتی آتش بس برقرار شده است.

توده‌های ایرانی مطمئنا برای گواهی شرایط اسفناک کار و زندگیشان به آمار[9] احتیاج ندارند. همین شهرنشینان فقیری که ۷۰٪ درآمد شان ــ اگر درآمدی داشته باشند ــ صرف کرایه خانه میشود، آنهایی بودند که در ۱۱ فوریه تبریز را به انفجار کشیدند. چیزیکه من به آن اشاره میکنم اینست که انقلاب ایران مدتها قبل از روزهای قیام آغاز شده بود. این فقرا و کارگران بودند که در زمان از هم گسیخته شدن ارتش که بسیاری از سربازان بمردم پیوستند و اسلحه در اختیارشان گذاشتند، نقش اساسی را داشتند. درحالیکه بازرگان و خمینی از طرف برخی از ژنرالها اطمینان حاصل کرده بودند که چنانچه در پستهایشان ابقاء گشته و بار دیگر فرماندهی کنند، تغییر جهت میدهند! انقلاب مدتها قبل از اینکه آیت‌اله خمینی بعنوان رهبر و گمراه کننده ظهور کند، شروع شده بود.

متأسفانه همهٔ آن بسیج قدرتمندانهٔ توده‌ای و خون هزاران نفری که منجر به پایان بخشیدن به استبداد، تروریسم و استثمار شاه و ساواک (سازمانی که توسط سیا برای شکنجه تعلیم دیده بود) شد، تنها صرف آغازی است برای مرحله‌ای نوین، کنترل بدست کارگران. متأسفانه خمینی هنوز هم تقریبا یکه تاز میدان باقی مانده است و بطور جدی بزیر سؤال نرفته. توکویی پافشاری او برروی شعار "مرگ برشاه!" ــ که در زمان چانه زدن جبههٔ ملی ناتوان باشاه، بعنوان نیروی متحد کننده‌ای عمل کرده بود ــ تنها چیزی بود که انقلاب ایران را شروع کرد و به آن عمق بخشید. متأسفانه چپ نیز هیچ بیرق جدیدی برای آزادی بر-

افراشته نکرد و برخی حتی به خیلی کمتر از آن یعنی به شرکت در ادارهٔ امور دولت قانع هستند، یعنی به بخشی از بوروکراسی حاکم تبدیل شدن و همزمان شعارهای "ضد امپریالیستی" دادن!

البته امپریالیسم آمریکا قویترین غول نظامی و اتمی جهان می باشد. البته ما بعنوان انقلابیون آمریکایی باید تلاش کنیم تا نگذاریم این [غول] خود را نه در ایران و نه در هیچ جای دیگر مجددا مستقر کند. و مسلما باید این حقیقت را نیز در نظر داشته باشیم که تعجیل برای بستن قرارداد خاورمیانه دقیقا بخاطر ترس از نتایج انقلاب ایران بود! اما معهذا نباید اجازه دهیم که ضد انقلاب بومی ایران خود را در زیر شعار ضد امپریالیسم پنهان کند و یا همچون بخشی از چپ، همین عمل را با برچسب زدن نه فقط به امپریالیسم آمریکا، بلکه به کیت میلت و در حقیقت به کل جنبش انقلابی زنان بعنوان "مأمورین امپریالیسم"[11] صحه بگذاریم. هیچ چیز بیشتر از آن نوع "ضد امپریالیسم" نمیتواند ضامن پیروزی ضد انقلاب گردد.

در عوض بگذارید ما به ریشه‌های بومی و اصیل یک انقلاب در نوع خود نمونه برگردیم. همان انقلابی که اکنون چنان فراموش شده که گویا تنها نکتهٔ آن ــ که برای آنموقع بسیار عظیم بود ــ قانون اساسی ۱۹۰۶ می‌باشد. انقلاب از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ بطول انجامید. ما نه فقط بخاطر ناسیونالیسم، بلکه بخاطر انترناسیونالیسم آن، و نه تنها برای گذشته بل که حال، به این دوره برمیگردیم.

۳ــ دو انقلاب ایران، ۱۱ــ ۱۹۰۶ و انقلاب امروز

یک نگاه به انقلاب ۱۹۰۶[12] ایران دو ویژگی عمدهٔ آنرا که اسلامیون امروز در مورد آن سکوت میکنند، آشکار میسازد. اول الهام گرفتن آن از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه. در حقیقت در اوج انقلاب روسیه ــ نوامبر و دسامبر ۱۹۰۵ ــ بود که اولین اعتصاب عمومی تهران آغاز شد.

اگر امروز ایران با نفت شناسایی میشود، در ۱۹۰۵ این باکو در روسیه بود که ذخایر نفتی اش اهمیت فوق العاده‌ای داشت ولذا هزاران نفتگر ایرانی که در روسیه مشغول بکار بودند، تحت تأثیر

مبارزهٔ کارگران روسی برعلیه تزاریسم ،دربارهٔ نوع جدیدی ازسازماندهی اطلاع حاصل کردند : شوراها ، تشکلی که در ایران هم بصورت فرم عمده سازمانهای خود انگیخته درآمد .

خصیصهٔ منحصربفرد درایران اینبود که تشکلهای مخفی محلی به انجمنها مبدل گردید و تقریبا حکومت دوگانه تشکیل دادند نواحد های محلی که مستقل از شاه ومجلس ، بوسیلهٔ رای اهالی تشکیل میشدند و درشرایطیکه فساد بوروکراتیک در دولت بیش ازحد بود ، ازاستقلال خود دفاع میکردند . درسال ۱۹۰۷ ، این انجمن ها دیگر بهیچ رو به تهران محدود نمیشدند ، بلکه درتبریز ، انزلی و نه تنها در شهرها بلکه در دهات نیز گسترش یافته بودند . مسئلهٔ جالب اینجاست که شوستر ، یعنی کسیکه ازهرانجمنی بویژه انجمن های زنان بدور بود ، تنها باواقعه نگاری سادهٔ خود ، نکتهٔ مهمی رادرمورد نقش تاریخی زنان ارائه میدهد "زنان ایرانی ازسال ۱۹۰۷ بایک جهش نه فقط به مترقی ترین بلکه بمبارزه یکالترین زنان جهان تبدیل گشتند . این عبارت اگر حتی قرنها عقیده و ایده را نیز متزلزل کند . اهمیتی ندارد چراکه این یک واقعیت است" (ص ۱۱۹) شوستر توضیح میدهد که چگونه " ۳۰۰ نفر ازاین جنس ضعیف ازدرون حیاطهای دیوار کشیده وحرم ها ، ودرحالیکه صورتهای سرخ شده شان کویای تصمیم خلل ناپذیرشان بود ، باچادرهای سیاه و نقابهای سفید شان پنهانها ریختند . بسیاری اسلحه درزیر دامن یادرجیبهای آستینشان پنهان کرده بودند " (ص ۱۱۸) . شوستری افزاید "درخلال ۵ سالی که از انقلاب موفق و بدون خونریزی ۱۹۰۶ ایران برعلیه ظلم و ستم شاه گذشت ، برق تیزآلود و گاه خصمانه ای ازچشمان زنان چادر پوش ایران می جهید . آنها درمبارزاتشان درراه آزادی ، بسیاری از مقدسترین رسومی را که قرنها جنس زن رادرایران به بند کشیده بود درهم شکستند " . (ص ۱۱۲)

این حقیقتی است که رهبران مذهبی باانقلاب همسو شدند ، یا حداقل درمراحل اولیه ازآن جانبداری کردند ، واین ویژگی درمورد امروز هم صدق میکند ودربرخورد با علماء ، آخوندها و آیت اله ها

تحت هیچ شرایطی نباید از نظر دوربماند . برخلاف روسیه که کلیسای یونانی ارتدکس از تزار حمایت کرد ــ اگرچه پدروقاپون بابراه انداختن راهپیمایی ژانویهٔ ۱۹۰۵ درمقابل قصر سلطنتی که باآتش گشودن قزاقهای تزاری به یکشنبهٔ خونین بدل گشت ، درواقع آتش انقلاب رابرانگیخت ــ در ایران رهبران مذهبی هم درمخالفت با سلطهٔ روسیه وهم درمطالبهٔ تدوین قانون اساسی ازشاه و تشکیل مجلس (پارلمان) ، باتوده ها رفتند .

ولی حتی دراینجا هم باید جنبه های منفی رادید . درفصل اول انقلاب چیزیکه تابحال مورد توجه بوده ــ یعنی درقانون اساسی دسامبر ۱۹۰۶ ، اختیارات شاه و مجلس محدود گردید . بسیاری از سازمانهای خود ساخته نیز درهمین ایام مستقل از مجلس تشکیل شده و فعالیت میکردند . ولی رهبران مذهبی بعد از برپاشدن مجلس ازهرنوع مبارزهٔ طبقاتی فاصله گرفتند و درست دراکتبر ۱۹۰۷ تبصره های مصوب درمجلس ، بسیاری از امتیازات رابه شاه برگرداند ، بویژه تفویض سمت فرماندهی کل قوا به شاه که باعث شد اورا فراتر از نقش تشریفاتی قرار دهد . بهرحال تزاریسم که تااین زمان اشتغال بیش ازحدش درسرکوبی انقلاب روسیه به آن فرصت مداخله درایران را نمیداد ، تصمیم به مبارزه علیه انقلاب ایران گرفت . در ۱۹۰۸ رژیم قزاقها ، مجلس را بمباران کرده و انقلاب را فرونشاند . اما دراینجا نیز خصوصیت بارز دیگری تجلی کرد . درحالیکه انقلاب روسیه در ۱۹۰۸ کاملا سرکوب شد ، درایران دوباره سربرداشت وشاه رااز تخت برکنار نمود . سرکوبی نهایی انقلاب درسه سال بعد تنها با بکار بردن تعداد بیشتری قزاق ، کمک امپریالیسم انگلیس و اقدامات شاه ، تواما بود که میسر گردید .

این تفاوت بین قانون اساسی دسامبر ۱۹۰۶ و متمم اکتبر ۱۹۰۷ است که نه فقط نشانگر دوگانگی رهبری شیعه دردرون یک انقلاب درحال جریان ، بلکه همچنین نشانگر امروز میباشد : همه پرسی سی ام مارس که به صورتمان خیره شده . خمینی ــ بازرگان نباید فقط بخاطر بردن چنین " انتخابات" قلابی ای موفق شوند . ولی مانیز نمیتوانیم خودرا باهیچ خواب وخیالی مشغول کنیم . برای انقلابیون عمل کردن بسیاربسیار

مشکل خواهد بود . ضد انقلاب قریب الوقوع درحال مستقرشدن است.

درست بهمین دلیل ، ما باید لحظه‌ای دیگر درانقلاب ۰۶ — ۱۹۰۵ روسیه توقف کنیم . اینبار نه بدانگونه که عملا اتفاق افتاد و یاآنطور که انقلاب ایران را الهام بخشید ، بلکه بصورتی که درکنگره ۱۹۰۷ لندن مارکسیست های روسی — بلشویکها ، منشویکها ، تروتسکی که درهیچیک ازاین دوکرایش نبود ، و روزالوکزامبورگ — لئویکه‌هس* یعنی مارکسیستهای لهستانی که در آن انقلاب به حزب روسها ملحق شده بودند — مورد بحث قرارگرفت. در اینجانمیتوان وارد جزئیات شد . آنرا درجای دیگر انجام خواهم داد[۱]. اینجا کافیست که از نطق روزا لوکزامبورگ [درآن کنگره] چیزی راکه به امروز مربوط میشود برگزینیم . منظور من تئوری معروف اعتصاب عمومی او نیست که مطمئنا میتوان آنرا دراینجا بکار برد . وما درواقع تکامل آنرا به یک قیام کامل درایران نشان دادیم .

نه، آنچه را که ما باید درمد نظر داشته باشیم، حملهٔ او به منشویکها است که معتقد بودند چون روسیه از نظر تکنولوژیک عقب افتاده است ، انقلاب آن برزمینهٔ ابتدای انقلاب ۱۸۴۸ آلمان محدود میشود و نه آخر آن انقلاب ، یعنی زمانیکه مارکس درخطابیهٔ ۱۸۵۰ به جمعیت کمونیستی ، خواستار انقلاب مداوم گردید . درعوض روزا اصرار داشت که نه فقط درست است که زمینهٔ انقلاب روسیه نه آغاز ۱۸۴۸ بلکه آخر آن بدانگونه که مارکس تحلیلش کرد باشد ، بل ازآن مهمتر اینکه ما میباید با آنچه درانقلاب ۱۹۰۵ نوین است شروع کنیم،

" انقلاب روسیه نه چندان بعنوان آخرین صحنهٔ سری انقلابات قرن نوزدهم ، بلکه پیشکام سری جدیدی از انقلابات پرولتری آتی بود ، که درآن پرولتاریای آگاه و پیشقراولان آن ، سوسیال دموکراسی ، بجبر تاریخی نقش رهبری را بعهده دارند".

۴ — حالا به کجا؟

هرانقلابی چیزی نوین ، منحصربفرد ومقابله خواهرا عرضه میکند . در انقلاب ایران، نوین ، هم قدرتهای جدید و هم ضعفهای جدید را آشکار میکند . یقینا حرکتهای توده‌ای مداوم درسرزمینی چنان استبدادی که

* Jogiches

که بوسیلهٔ نیکسون تابدندان مسلح و از سال ۱۹۷۲ برای بدست گرفتن چماق پلیسی آمریکادر تمام خاورمیانه آماده گشته بود ، چیزی کمتر از یک معجزه نبود . بخصوص وقتی درنظر بگیرید که شاه خیالات خودرا تا آن حد گسترش داده بود که فکر میکرد میتواند دربرخورد نهایی بین دو غول اتمی آمریکا و روسیه نقش محوری را بعهده بگیرد . بعلاوه آنها [حرکتهای توده‌ای مداوم] چنان خود انگیخته بودند که حتی چپ هم که همیشه برای " پیشاهنگی اش" مایل به امتیاز گرفتن است ، مجبور به اذعان این شد که نه فقط آنها توسط هیچ حزبی سازمان داده نشده بود بلکه بنظر می آید که بوسیلهٔ " هیچکس" سازماندهی شده بودند

ولی این غلط میبود اگر فکر میکردیم که فقط خود انگیختگی درکاربود ، یا اینکه " هیچکس" آنراسازماندهی نکرد . اگر چنین بود خمینی که یک ملیون نفر برای استقبال از او به خیابانها ریختند ، نمیتوانست به این زودی با " جمهوری اسلامی " و " اصول اخلاقی اسلامی" خود چنین گستاخانه و باچنین سوءنی سعی درمهارکردن انقلاب کند . آنطوریکه ما درعمل نه تنها برعلیه زنان بلکه درمقابله با شیوهٔ زندگی تمامی نسل انقلابیون جوان که قلب این انقلابند مشاهده کردیم.

ما همچنین درمورد " برتری" روشنفکران طبقهٔ متوسط غیره همیشه نباید دچار تصورات واهی شویم ، صرفا باین دلیل که آنها فکر میکنند که چون خمینی را بعنوان یک " سمبل ، نه یک فیلسوف انقلاب" می بینند بنابراین یک " روشنفکر برجسته تر" درآخر پیروز خواهد شد . دراین تظاهر فقط یک جو حقیقت وجود دارد و آن نه به روشنفکر بلکه به تئوری مربوط میشود . بدون شک ضعف عظیم جنبش درحال حاضر ، ونه فقط درایران، فقدان تئوری است ، تئوری که ریشه درویک فلسفهٔ رهایی کامل داشته باشد . فلسفهٔ رهایی کامل آنکونه که هومانیسم مارکس بود و هست ، قلمرو نوین فکری او ازلحظه‌ای که از جامعهٔ بورژوایی درسال ۱۸۴۳ برید تاموکش ۱۸۸۳ ، یابمبارتی دیگر از دستنوشته های هومانیستی او تا سرمایه و کمون پاریس تا دفاتر قوم شناسی اش*

* Ethnological Notebooks

جنگ جهانی اول و متلاشی شدن انترناسیونال (دوم) مارکسیست رسمی بوقوع پیوست. لنین را به تشخیص [این امر] واداشت که بدون فلسفه، بدون دیالکتیک آزادی در فکر و درحقیقت، مارکسیسمی که به اقتصاد تنزل داده شده، کافی نیست. بهرحال، آنچه که برای امروز کمال [اهمیت] را دارد، و تنها منحصر به ایران هم نیست، کنار گذاشتن زیده گرایی و شعاردادن های سریعی مثل احتیاج به یک "تز آوریل" برای "مسلح کردن حزب" است، توکویی این همان تئوری انقلاب مداوم تروتسکی که دست کم گرفتن نقش انقلابی دهقانان در آن تئوری تعبیه شده، میباشد.

خیالات تروتسکی مبنی براینکه تز آوریل بمعنی "مرد قبول واقع شدن" تئوری انقلاب مداوم او بود بکنار، اهمیت واقعی یک "تز آوریل" برای دورهٔ کذار فعلی ایران درهمگون بودن اجباری آن باتئوری‌ای که تروتسکی بوجود آورده بود، نیست. بلکه حقایق ساده مربوط به چگونگی بوجود آمدن این تزها چیزیست که امیدواریم رفقای ایرانی کمک خواهند کرد تا برمبنای بومی و جدید، نیروهای انقلابی ملی و بین‌المللی انقلاب، مسیر خودرا به یک انقلاب اجتماعی، حرکت خود را از "فوریه" نه فقط به "آوریل" بلکه به "اکتبر" هموار سازند.

این شوکهٔ همزمان بودن وقوع جنگ جهانی اول و متلاشی شدن انترناسیونال دوم بود که لنین را وادار کرد تا به ابداء مارکس در دیالکتیک هگل بازگشته و ببیند که بدون آن، مارکسیسم به ماتریالیسم مبتذل تنزل پیدا میکند. او حاضر نشد در افشاکردن این خیانت متوقف گردد، بلکه با "سرمایه" در دست و همچنین با نز سیاسی لزوم "تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی"، لنین در درون "علم منطق" هگل به کاوش پرداخت. ازمیان تمام مارکسیستهای انقلابی — لوکزامبورگ، تروتسکی وبسیاری دیگر — تنها لنین برآن شد که اول از همه باید متد فکر کردن وعمل کردن خود را تجدید سازمانده‌ی کند.

دریک کلام، قبل ازاینکه تزهای آوریل بوجود آیند ویا حتی بتوانند نوشته شوند، ابتدا یادداشتهای فلسفی لنین (دقیقا خلاصه علم منطق

هگل) بیرون آمدند. آنگاه لنین تئوری امپریالیسم را خودرا پرورش داد که برخورد او بود با مرحلهٔ جدیدی از اقتصاد سرمایه داری انحصاری که درکنار به سرمایه‌داری انحصاری دولتی و نه خارج از رابطه‌اش با پرولتاریا بلکه دررابطه با به ضدخود بدل گشتن قسمتی از پرولتاریا که از گسترش سرمایه‌داری به امپریالیسم نفع میبرد. ثالثا، ومهمتر ازهمه، ظهور انقلاب زنده واقعی — خیزش عید پاک ۱۹۱٦ ایرلند — بود که بعد جدیدی به مسئلهٔ ملی داد، "مسئلهٔ ملی" هم بعنوان خود تعیین سرنوشت کردن و هم بعنوان "باسیل" انقلاب پرولتری.

بالاخره تعیین کننده انقلاب پرولتری — دولت و انقلاب (که دراصل "مارکسیسم و دولت" خوانده میشد) پدیدار شد و تنها پس از آن بود که لنین توانست حزب را "دوباره مسلح" کند. آنچه بدواز تولید هرگونه مباحثه‌ای درمورد دیکتاتوری پرولتاریا، یادیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان نتیجه شد — جایی که ما باید از آن آغاز کنیم — "تمام قدرت بدست شوراها" ست، یعنی تمام قدرت بدست توده‌ها، فرمهای سازمانی آنها، کنترل آنها برتولید و دولت، خودکردن دولت بورژوایی توسط آنها و استقرار روابط نوین انسانی ازطریق پروراندن رابطهٔ جدیدی از تئوری به پراتیک، وحرکت از پراتیک به تئوری. بهرحال ما ٦٢ سال تجربه کسب کرده‌ایم. روسیه و چین را دیده‌ایم که به ضدخود تغییرماهیت داده‌اند وهرروزبرای نزدیکی به امپریالیسم آمریکا برقابت برخاسته‌اند! ما مسلما نمیتوانیم چنان رفتار کنیم که گویی درتمام آن دهه‌های بلوغ انقلابات سقط شده و به ضدخود بدل گشته، چیزی بوقوع نپیوسته‌است.

اگر به بازرگان این اجازه داده شود تا فعالیت شوراهایی را که توسط کارگران برای اداره کارخانه‌ها وادارات تشکیل شده، به یک نقش مشورتی تقلیل دهد، هیچ راهی برای ادامه و تعمیق انقلاب وجود نخواهد داشت. اینکه نخست‌وزیر خود را وادار باین میبیند که فغان خود علیه چیزیکه او "منطق خطرناک شوراها" میخواند سرابه رادیو بکشاند، ترس سرمایه‌دارانهٔ او از انگیزه‌های اصلی برای آزادی که بوسیلهٔ یک انقلاب درجریان رهاشده‌اند را نشان میدهد. متوقف سا—

ختن محکمه‌های انقلابی علیه پرقدرت‌ترین و وحشیترین جلادادن شاه در ساواک و دولت، توسط خمینی نشانگر سرعتی است که او در برگرداندن عقربه زمان بعقب بخرج میدهد. واین تنها منحصر به آزادی زنان نمیشود. آن پسرویها نه فقط دارای منطق خطرناکند، بلکه اعمالی کاملا ضد انقلابیند. اجازه دهید همبستگی خودرا با انقلابیون آمادهٔ نبرد اعلام نمائیم، یعنی با نسل جدیدی از محصلین وکارگران انقلابی، مبارزین آزادی زنان و اقلیتهای ملی که برای تعیین سرنوشت خود می‌رزمند. بگذارید فعالیت‌هایمان را دراینجا گسترش دهیم تا جلوی مداخلات امپریالیسم آمریکا که تشنهٔ نفت ایران و خواهان موقعیت استراتژیک آن برای هدفهای اتمی خود درجهان است رابگیریم.

مبارزه ادامه دارد رایا دونایفسکایا
دیترویت، میشیگان

زیرنویسها:

۱ــ این اولین بار نیست که عرفات به فرونشاندن یک انقلاب درحال گذار کمک میکند. روشن‌تر از آن عملکرد او درمورد انقلاب لبنان بود. نگاه کنید به نامهٔ سیاسی ــ فلسفی شمارهٔ ۶، بتاریخ اوت ۱۹۷۶، تحت عنوان "لبنان، آزمایشی نه تنها برای پی ال او، بلکه برای کل جنبش چپ". منتشره درجلد اول "نامه‌های سیاسی ــ فلسفی رایادونایفسکایا" (به انگلیسی)، انتشارات نیوز اند لترز ۱۹۷۷

۲ــ لوموند توسط نمایندهٔ خود درتهران بتاریخ ۷۹/ ۱۴/ ۳، در مقاله‌ای تحت‌عنوان "گروههای چپ زنان را برعلیه تظاهرات خیابانی اندرز میدهند". دراین مقاله ژان کوراس نقل قولی ازیکی از رهبران فدائیان درمحکومیت تظاهرکنندگان زن بخاطر تضعیف دولت بازرگان و لذا "فروبردن کشور دریک جنگ داخلی که بنفع هیچکس نیست" می‌آورد. ظاهرا این بخش از فدائیان ــ بارنگ مائوئیستی ویاغیر ــ آماده است با تبدیل شدن به بخشی از دولت، خود را ارضاء کند!

۳ــ نگاه کنید به "زیرتازیانهٔ ضد انقلاب: آیا انقلاب درپرتغال پیش رفت خواهد کرد؟"، نیوز اند لترز، ژانویه ــ فوریه ۷۶

۴ــ نگاه کنید به نیویورک تایمز (۷۹/ ۱۱/ ۳) که ۸ فقره ازخواسته‌هارا چاپ کرده است.

۵ــ رجوع شود به "گزارش عینی: انقلاب درحال گذار ایران" (نیوز اند لترز مارس ۷۹) که درادامهٔ خود شرایط راچنین توصیف میکند: "فعالیت، سازماندهی، وخلاقیت خود انگیختهٔ توده‌های مردم باعث تعجب هم انقلابیون وهم ارتجاع شده است. درهر شهر وده میتوان انواع کمیته، شورا و سازمانهای خود ساخته و دیگراشکال، ازجمله کانون وانجمن را مشاهده کرد. همهٔ اصناف و اقشار دارای سازمانهای متعلق بخود هستند: دانشجویان، معلمین، نویسندگان، وکلا، تجاربازار، کارمندان دولت وکارکنان بانک و بالاخره کارگران. کمیته‌های کارگران کلیهٔ اتحادیه‌های دولتی رامنحل اعلام نموده و ایجاد "کنفدرراسیون کارگران ایران" رادردستور کار خود گذارده‌اند!! همچنین نگاه کنید به گزارش عینی مندرج در اینترکانتیننتال پرس، مورخ ۷۹/ ۲۶/ ۲

۶ــ این مسئله بطرز خاصی دریکی از جدیدترین مقالات مجلهٔ هفتگی نیویورک تایمز (۷۹/ ۱۱/ ۳) تحت‌عنوان "ایران: قلب مسئله" بچشم میخورد. دراین مقاله آر. دبلیو. اپل جونیر، سرپرست دفتر نیویورک‌تایمز درلندن نشان میدهد که اکنون سرنگونی شاه چقدر "منطقی" بنظر میرسد گرچه تاچندماه قبل، هیچکدام ازاین خبرگان نمیتوانست ببیند که "چگونه شاه، سلطانی که تعداد تانکهایش از ارتش انگلیس و هلیکوپترهایش از تعداد آنهایی که آمریکا درویتنام بکاربرد بیشتر است، میتواند به این تمیزی از تخت بزیر کشیده شود". ظاهرا روزنامه‌نگاران بورژوا هنوز مدتها وقت لازم دارند تا از قدرت توده‌ها و توان ایدهٔ آزادی این "۲ درصد" مارکسیست بیاموزند.

۷ــ استفاده از متن ترجمه شدهٔ مندرج در سوسیالیست ریویو مورخ مارس ۷۹

۸ــ برخی درجهان عرب آنقدر به خلاصی خود از چنگ امپریالیسم غرب مأیوسند که نمیتوانند حتی درمقابل نوازش‌های هیتلر از خود مقاومت نشان دهند. رجوع شود به مقالهٔ آمریکا و روسیه وارد کود خاورمیانه

میشوند ، نوشته رایا دوناپفسکایا (نیوز اند لترز، دیترویت) . ۳ـ ران (پرشیا) درچشم‌انداز" (نیو لفت ریویو، تابستان ۱۹۶۳) که درآن لوسیان وی بدرستی بوجود این امر که یک "ضد امپریالیسم ضد انقلابی" وجود دارد اشاره میکند .

۹ـ جاناتان سی رندال مفسر سرویس خبری واشنگتن پست مقالهٔ بسیار مفیدی درمورد شرایط کار ومسائل اقلیتها درایران نوشت که درتاریخ ۷۱/ ۲۵/ ۳ در دیترویت نیوز تجدید چاپ شد . این مقاله بوجود ۵۰٪ تورم درایران اشاره میکند و این درحالیست که رقم بیکاری به ۵/ ۳ میلیون نفر میرسد .

۱۰ـ رجوع شود به سرمقالهٔ نیوز اند لترز، آوریل ۷۱، تحت عنوان " مصر و اسرائیل، پاسداران خاورمیانه امپریالیسم آمریکا".

۱۱ـ بجزمقالهٔ لوموند که دربالا ازگزارش آن درمورد اتهامات فدائیان علیه کیت میلت استفاده شد ، تجربه طرفداران آزادی زنان که در دیترویت برای همبستگی بازنان ایرانی تظاهرات برگزار کرده بودند ومورد عتاب دانشجویان ایرانی که اکثرا مائوئیست بودند قرار گرفتند نیز گفتنی است. اینها شعارهای " زنده باد خمینی " را با شعارهای ضد امپریالیستی خود ادغام کرده بودند. درهفتهٔ بعد ازآن دانشجویان یک کنفرانس مطبوعاتی برگزار کردند که درآن یکبار دیگر با این افترای بدون مدرک که کیت میلت بیانگر زنان ایران نیست ـ اگرچه او توسط زنان ایرانی دعوت شده بود ـ نیش خود را فروکردند . تعجب آور نیست که هیچکس جلوی اخراج وی را نگرفت . مگر آنها تابحال جلوی قدرت دولت و دسته‌های مزدورش را گرفته‌اند؟ نگاه کنید به دیترویت فری پرس (۷۱/ ۲۱/ ۳)

۱۲ـ مناسبترین کتاب دراین باره اولین انقلاب روسیه، اثرآن برآسیا نوشتهٔ ایوار اسپکتر میباشد . (نیوجرسی ، بنگاه نشریاتی پرنتیس هال، ۶۲) این کتاب مانند سایر کتابهایی که درمورد انقلاب نوشته شده خارج از محیط انقلاب روسیه نبوده بلکه مستقیما بدان مربوط میشود و نویسنده گو اینکه یک آکادمیسین بورژوا است ، ولی ابژکتیو می‌باشد . کتاب دیگری که یک روایت شخصی است ، خفه‌کردن پرشیا (یک نوشتهٔ شخصی) ، نوشتهٔ

مورگان شوستر میباشد . (نیویورک، گرین وود پرس، ۱۹۶۸ بحق چاپ ۱۹۱۲) . دوکتاب دیگر مربوط به این دوره انقلاب ایران ۰۹ـ۱۹۰۵ نوشتهٔ ادوارد ج . براون (لندن، کمبریج یونیورسیتی پرس، ۱۹۱۰) و مأموریت شوستر و انقلاب مشروطه ایران، نوشته رابرت آ . مک دانیل (مینیا پلیس، کتابخانهٔ اسلامی، ۱۹۷۴) میباشد .

جدیدترین کتابهای گروههای چپی درانگلیس قابل مقایسه باگزارش های روزانه و یاخود انقلاب نخواهد بود . ولی بازهم باید به‌این کتابها برای زمینهٔ اطلاعاتی مراجعه نمود . نگاه کنید به اثرات زیر، نوشتهٔ فرد ـ هالیدی ، عربستان سعودی بدون سلطانها (پنگوئن ۱۹۷۴) و ایران، دیکتاتوری و توسعه (پلیکان ، ۱۹۷۹) .

۱۳ ـ من این موضوع را درکتاب ناتمام ـ روزا لوکزامبورگ، نهضت آزادی زنان امروز و فلسفهٔ انقلاب مارکس که شامل ترجمهٔ سخنرانیهای روزالوکزامبورگ درکنگره خواهد بود، توسعه خواهم داد .

[کتاب فوق هم اکنون در زیر چاپ است، مترجم]

۱۴ـ صورتجلسهٔ پنجمین کنگرهٔ RSDRP که شامل این سخنرانیها میباشد به انگلیسی دردسترس نیست .

۱۵ـ نوشته‌های خود ترتسکی را که گویاتر از هرتهمت استالینیست ها درمورد "دست‌کم شمردن دهقانان" اند را میتوان در" لئون ترتسکی بعنوان یک تئوریسین"، فصل ٤ (صفحات ۱۵۰ـ۱۲۸) کتاب فلسفه و انقلاب" من یافت .

۱۶ـ بهتر از خود [کتاب] امپریالیسم ، یادداشتهایی برامپریالیسم (مجموعه آثار ، جلد ۳۹، مسکو، ۱۹۶۸) صفحه‌های ۲۸ـ۷۱۹ هستند که نشان دهندهٔ رجوع لنین به کتابهای شوستر و براون (که فوقا ذکر شده‌اند) میباشد .

[نامهٔ فلسفی سیاسی فوق قبلا درجزوهٔ جداگانه‌ای منتشر شده بود .]

۷ـ گذشته و حال انقلابی ایران

۲۲ آبان ۱۳۵۷

۱۳ نوامبر ۱۹۷۸

چارلز دنبی* عزیز،

مطمئنم شمارهٔ آینده نیوز اند لترز مطالبی دربارهٔ جنگ داخلی در ایران خواهد داشت. ولی فکر کردم شمه‌ای از انکشاف گذشتهٔ انقلابی ایران را با تو در میان بگذارم تا شرایط امروز و رتمامیت خود آشکار گردد، تمامیت نه تنها بمعنی ضد شاه و ضد امپریالیسم بودن، بلکه بمفهوم کاملا انقلابی آن. بدین جهت لازم است برای شروع به نوامبر ۱۹۱۷ برگردیم، چراکه این تا ثیر انقلاب روسیه بود که در جهان بسط یافته، ایران را نیز در برگرفت.

اولین کاری که دولت کارگری نوپا بدان دست زد، الغاء کلیهٔ قراردادهای تزاری بود. این امر برای ایران بمعنی پایان بخشیدن به تقسیم انگلیسی ـ روسی بود که شمال را "منطقهٔ نفوذ" روسیه و مناطق نفت‌خیز جنوب را از آن انگلیس میدانست. ایران امروزه با مسئلهٔ نفت شناخته میشود اما در ابتدای قرن دست‌کم ۲۰۰ هزار ایرانی که بسیاری از استان گیلان آمده بودند، در مناطق نفت‌خیز قفقاز روسیه کار میکردند. جنگ روسیه و ژاپن در ۱۹۰۵ که برای اولین بار منجر به پیروزی یك قدرت آسیایی بر تزار گردید، شرق و خاورمیانه را تکان سختی داد. و همانطوریکه در داخل روسیه

* چارلز دنبی (Charles Denby) کارگر سیاه آمریکایی و سردبیر ماهنامهٔ نیوز اند لترز (News & Letters) ارگان مارکسیست هومانیست های آمریکا.

منجر به یك انقلاب شد، در ایران نیز به بنیانگذاری اولین گروه مارکسیستی انجامید. بهرحال تا سال ۱۹۱۷، تأثیر انقلابی آن بر توده‌های ایرانی، مجددا به یك خیزش انقلابی که عملا مولود جمهوری سوسیالیستی گیلان در ۱۹۲۰ بود منجر شد.

ازآنجایی که این جمهوری از ائتلاف مارکسیستها و ناسیونالیستها برپا شده بود، بمحض اعلام اصلاحات ارضی و رهایی زنان ازچادر، این ائتلاف ازهم پاشید. درزمانیکه جمهوری همچنین سعی دررهانمودن ایران نمود، بخون کشیده وسرکوب شد. تصور میکنی چه کسی دست بدین عمل زد؟ او افسری بنام رضاخان، پدر شاه کنونی بود که پس از سرکوبی تاج شاهی را برسر خود گذاشت.

امپریالیسم انگلیس اجازه داد حکومت او تاجنگ جهانی دوم ادامه یابد. او درآنزمان به صلاحدید امپریالیسم آمریکا تبعید شد، چراکه "غرب" به زدوبندهای او باآلمان نازی ظنین شده بود و میخواست راههای دریایی رابرای فرستادن کمك به متفق جدید خود روسیه بازنگهدارد. امااین به معنی کنارگذاشتن باصطلاح "دودمان" پهلوی نبود. نه. آنها پسر ۲۱ سالهٔ رضاخان را بجای پدر به تخت نشاندند. دراین زمان ایران مجددا به اشغال روسیه و انگلیس درآمد و شاه جوان بزودی پی برد که وی کسی جز مزدور آمریکا نیست. ازطرف دیگر، روسیهٔ استالین که دیگر روسیهٔ لنین و ترتسکی نبود وخیال باقی ماندن درایران را درسر می پروراند، درواقع حتی تقاضای برخی امتیازات نفتی را داشت. اما درپایان جنگ جهانی ۲، امپریالیسم آمریکا خط باطلی براین تخیل کشید و استالین هم پی برد که قدرت جهانی جدید، امپریالیسم آمریکاست.

مامیدانیم امپریالیسم آمریکا نیز اهدافی درمخیله داشت. آمریکا تصور میکرد که قدرت نظامیش به تنهایی قادر است هرخیزش انقلابی را از ظهور مجدد بازدارد، اما درواقع قضیه کاملا برعکس درآمد. اینبار جبههٔ ملی که باشورشهای پرولتری و دهقانی تقویت میشد، در ۱۹۵۱ موفق شد مصدق را بقدرت برساند. ملی شدن صنعت نفت بدنبال این پیروزی بدست آمد. وقتیکه این وقایع بحد کافی انکشاف یافت، درقلب شاه چنان

ترسی نشاند که موجب فرار وی گردید. امپریالیسم آمریکا جنگ سرد جهانی‌ای آغازکرده بود که آیزنهاور را به کاخ سفید، دالاس را به وزارت امور خارجه و مك کارتیسم را به آمریکا آورده بود. بفاصلهٔ یکهفته از فرار شاه، سیاباطرح یك کودتای نظامی، شاه را مجددا به مسند قدرت برگرداند. بیکباره خفقان آغاز شد، چندی نگذشت که ساواك روی همتای خود سیا رادر وحشیگری سفید کرد.

میدانیم که دههٔ ۱۹۶۰، یکدورهٔ انقلابی درسراسر جهان بود. امادر آمریکا مطبوعات بورژوایی چنان به نواختن طبل باصطلاح "انقلاب سفید" ـ یك اصلاحات ارضی رقیق ـ مشغول بودند که چیزیکه نشان داده نشد اینبود که ["انقلاب سفید"] بدنبال قتل عام خیزش توده‌ای ۱۹۶۳ بدست شاه، عرضه شد. این تحولات بابیلیونها دلار از درآمد نفت، فساد درارتش و دربار، بلعیدن بیلیونها دلار برای اسلحه و خیالات عظیم شاه که خودرا یك قدرت واقعی جهانی میپنداشت همراه بود.

چیزیکه آنها سعی درفراموشی آن دارند اینست که دههٔ ۷۰ چه در ایران و چه درآمریکا، با دههٔ ۵۰ یکی نیست. سیا دیگر دارای چنان قدرتی که در ۱۹۵۳ درکودتای ایران بکار برد نمیباشد. اگرچه متأسفانه این بآن معنی نیست که دیگر قصد تکرار یك ضد انقلاب دیگردرایران‌راندارد.

این واقعیت که نه فقط درتهران بلکه در ۱۱ شهر دیگر ازجمله اصفهان حکومت نظامی اعلام گردیده، مسئلهٔ ارزیابی مجدد از جنبش مذهبی را در دستور کار قرار میدهد. شاه سعی دارد جنبش تسلیم ناپذیر توده‌ها را طوری جلوه دهد که گویا چیزی جز "ازدحامی" که برهبری آنان اصرار دارد عقربهٔ ساعت را بعقب برگرداند نیست. باوجود اینکه شکی دراین نیست که برخی از روحانیون مسلما ارتجاعی‌اند، اما این حقیقت ندارد که آنها یا کسانیکه شاه باولعی که برای دامن زدن به تضادها "مارکسیستهای اسلامی" می نامد، تعیین کنندهٔ مسیراند. حقیقت اینست که یك انقلاب اصیل توده‌ای تمام ملت را درکل درگیر میکند. دراین برخورد برخی عناصر نامطلوب هم ممکن است حضور داشته باشند.

این جنبش توده‌ای است که مسیر انقلاب را تعیین میکند. توده‌ای که

پرچم آزادی را باهتزاز درمی‌آورد ، فریاد " سرنگون باد شاه" رافقط بعنوان یکی از خواستهای متعدد خود برای پایان بخشیدن به استبداد متکی به امپریالیسم آمریکا سرمیدهد . هم ازاینروست که بعضی از رادیکالترین زنان محصل شروع به پوشیدن چادر کرده‌اند . این نه برای بعقب چرخاندن عقربهٔ ساعت، بلکه بدین خاطر است که میتوان درزیر چادر اسلحه پنهان کرد.

نگذارید فراموش کنیم که از دیدگاه امپریالیسم ، ارتجاعیترین آنها به سرکردگی آمریکا ، این نه فقط خود شاه بلکه منافع جهانی سرمایه داری انحصاری است که درمقابل جنبش توده‌ها مورد حمایت قرارگرفته است وبنا- براین شدت انگیز نخواهد بود اگر شاه و رژیم نظامیش نتواند کاملا جنبش توده‌ای را نابود کند ، شاه برکنار شود . هرچیز، از " سلطنت تحت چهار- چوب قانون اساسی " گرفته تا یك رژیم نظامی تمام عیار محتمل بنظرمیرسد .

مسئله‌ای که این امکان را به یقین نزدیك میکند این حقیقت است که آن دیگر قدرت بین‌المللی ، یعنی روسیه ، حاضر نیست برسر مسئله ایران پای جنگ جهانی سوم را بمیان بکشد . وحتی رژیم باصطلاح انقلابی ترچین نیز بااینکه روسیه رادشمن شمارهٔ یك میداند ، خودرا دراین معرکه بدان نزدیك حس میکند . این ازآنروست که سرمایه‌داری دولتی نیز همانند نوع خصوصی آن ، تنها درتخالف کامل با یك چیز و آنهم رژیم کاملا انقلابی - پرولتری است .

این تراژدی‌ای است بین‌المللی که چپ ، حتی آنبخشی که بوجود منافع جداگانهٔ روسیه وچین که برهرچیزی رجحان دارد واقف است ، این رانمیبیند که خودداری آنها از کمك رساندن به جنبش انقلابی ایران تنها بخاطر منافع ملی این کشورها نیست بلکه مخالفت آنها با انقلاب ، یك انقلاب اصیل توده‌ای درکشور خودشان و هرجای دیگر است . این مسئله ایست که آنها را برعلیه طغیانهای خودانگیخته متحد میسازد . گرچه هرکدام بمثابهٔ یك ملیت ، کشور دیگر را " دشمن شمارهٔ یك " قلمداد میکنند ، امادرحقیقت هردو بیك اندازه درمقابل انقلاب - چه ملی و چه بین‌المللی - ایستاده‌اند.

اما امپریالیسم آمریکا برعکس چین و روسیه درحال حاضر درکناری به نظاره نمی‌ایستد . بااینکه آمریکا قادر نیست آنچه را که درجنگ سرد

بدست آورد دوباره تکرار کند ، حاضر نیست اجازهٔ پیروزی به انقلابیون بدهد. نمیتوان اینرا دست‌کم گرفت که این آمریکا بود که شاه فعلی رابرتخت نشاند ، هم او بود که انقلاب ملی را در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کشت و هم اوست که شاه را بعنوان " تضمین کنندهٔ خلیج و اقیانوس هند "، حتی بیشتر ازعربستان سعودی ، تادندان مسلح کرده است .

این امر نه فقط بعلت حیاتی بودن نفت آن برای غرب ، که دراین رابطه بعد ازعربستان مقام دوم را دارد ، بلکه بدین خاطر است که درواقع گذر- گاهی برای تمام نفت‌خاورمیانه به امریکا، اروپا و ژاپن میباشد . و براستی که قرارگاه جغرافیائی اش نیز درست بهمان اندازهٔ اهمیت نفتش موقعیت ایران را درکشاکش بین‌المللی حساس میکند . چراکه گذرگاهی است به اقیانوس هند و دریای سرخ و راههایی به خاورمیانه و آفریقا دارای اهمیتی اساسی است .

پس دراین اثناء ما نه تنها باید با توده‌های ایرانی برعلیه امپریالیسم آمریکا همبستگی کنیم ، بلکه بروی این حقیقت که امپریالیسم آمریکا سرکردهٔ ضد انقلاب جهانی است ، پافشاری کنیم. بهترین راه برای پایان بخشیدن به این نقش ضد انقلابی اینست که فعالیت انقلابی خود را درهمینجاتشدید نمائیم.

ارادتمند شما رایا

۱۳ نوامبر ۱۹۷۸

[متن فوق بلافاصله بعد از نگارش بفارسی ترجمه و پخش شده بود .]

حرفها و نظرات خودرا برای ما بفرستید

آثار رایا دونایفسکایا

☐ **Marxism and Freedom**
By Raya Dunayevskaya.
Includes preface by Herbert Marcuse . . . . $6 per copy

☐ **Philosophy and Revolution:**
From Hegel to Sartre and from Marx to Mao,
by Raya Dunayevskaya . . . . . $8.95 per copy

☐ **The Political-Philosophic Letters of Raya Dunayevskaya**
Vol. I includes Portugal, Post-Mao China, Lebanon, Euro-communism . . . . . $2 per copy
Vol. II includes Iran, Latin America, What is Philosophy?, Permanent Revolution. . . . $1.50 per copy

☐ **25 Years of Marxist-Humanism in the U.S.**
A History of Worldwide Revolutionary Developments
By Raya Dunayevskaya. . . . . $1.50 per copy

☐ **Marx's Capital and Today's Global Crisis**
By Raya Dunayevskaya. . . . . $2 per copy

☐ **Outline of Marx's Capital—Vol. I**
By Raya Dunayevskaya . . . . . $2.50 per copy

☐ **Dialectics of Liberation**
Summaries of Hegel's works and Lenin's Philosophic Notebooks.
By Raya Dunayevskaya. . . . . $2 per copy

☐ **New Essays**
On Hegel, Marx, Post-Mao China, Trotsky
By Raya Dunayevskaya. . . . . $2 per copy

MAIL ORDERS TO: (1-2-82)
News & Letters, 2832 East Grand Boulevard
Detroit, Mich. 48211
Enclosed find $____ for the literature checked.

بعلاوه ۱ دلار مخارج پستی برای هرسفارش

Name _____

Address _____

City _____ State _____ Zip _____

منتشر شد

زن از دیدگاه مارکس و نهضت آزادی زنان امروز

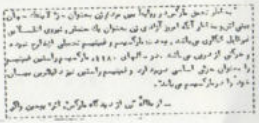

۱ــ مقدمه
۲ــ زن از دیدگاه مارکس
۳ــ نهضت آزادی زن درجستجوی یك تئوری، چکیدهٔ یك دهه
٤ــ زنان خاورمیانه: رهایی و انقلاب اجتماعی

بهاء: ۱ دلار، بعلاوهٔ مخارج پستی

انجمن آزادی زن

بها ۱ دلار

نشریات انجمن آزادی

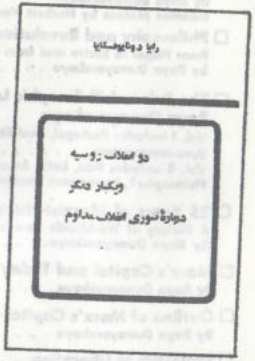

بهای هر دو جزوه ۱/۵۰ دلار
بعلاوهٔ مخارج پستی

فرم اشتراک

ارگان انجمن آزادی

نام .....
آدرس .....
.....

☐ ٦ شماره ۳ دلار (۱۲۰ ریال)
☐ ۱۲ شماره ٦ دلار (۲٤۰ ریال)
بعلاوهٔ مخارج پستی

آرشیوهای مارکسیست هومانیسم از ۱۹۴۱ تا امروز

MARXIST-HUMANIST ARCHIVES

Marxist-Humanism, 1941 to Today
Its Origin and Development in the U.S.

The newly-expanded 7,000-page Raya Dunayevskaya Collection is now available on microfilm for $60. Please write to:
Archives of Labor and Urban Affairs Walter Reuther Library
Wayne State University, Detroit, MI 48202

The Guide to the Collection prepared by News & Letters is available for $1.00. Please write to:
News & Letters, 2832 E. Grand Blvd., Detroit, MI 48211